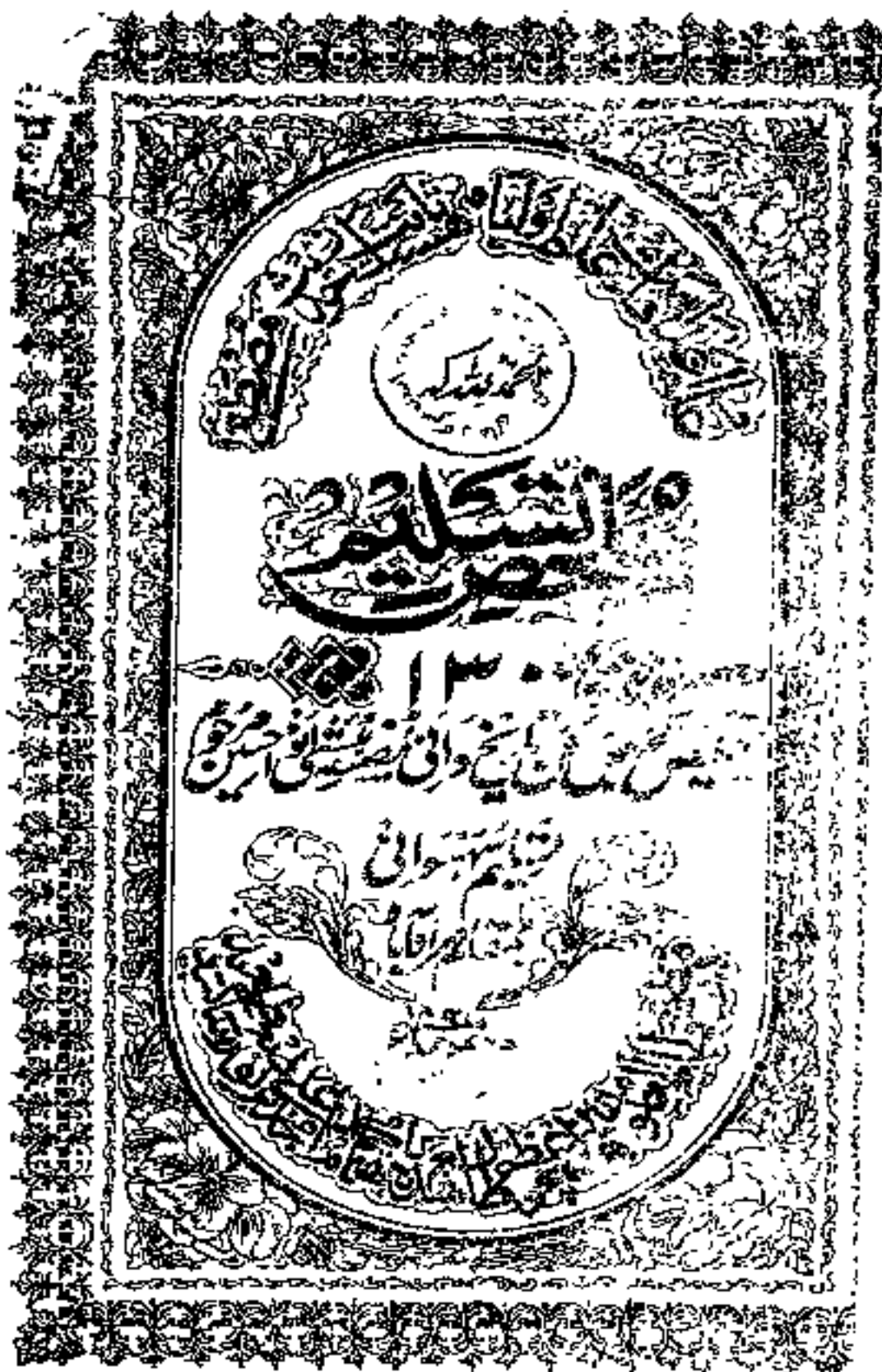


انوار حسین نسیم سہسوانی

مأخض تسليم



پندرہویں کتاب

کلمات طیبات

اس پر گویا تصوف کی کلید جو مولانا کی جان مسلمان کے ایمان کے لئے ایک خزانہ ہے اس میں حضرت عارفین
 صاحب سہاں حضرت مرزا مظہر جانجانا صاحب شیدہ تھانی شمس اللہ صاحب پانی پتی حضرت
 شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہم کے صرف کتب بات ہی نہیں ہیں بلکہ علاوہ طول طویل
 کتب بات کے لغظات اور اصلاح اور مصابا اور کلمات قدسیہ وغیرہ کا بھی ذخیرہ ہے اور آخریں
 ترجمہ سرائے سائین و سیر لقا میں شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ کا ضم کیا گیا ہے نیت عم
 آن اللہ کا رنی مناقب عارف الابرار اس میں حضرت عارف پاک کے مناقب صحیح اور غوارق حادہ
 اور سخی عمری مفصل مذکور ہے اور اس قول کو کہ آج کا قدم ہر ذل کی گون پر ہی مری توینہ دی ہے بعد کتاب
 شریف و آبا سے کہ ہمہ تک کہ ہی پھر حضرت کے طریقہ اور شاد و اخلاق و مرید و اصحاب وغیرہ کا مفصل بیان
 عارف پاک کے حالات میں ایسی حالت کتاب میں اردو میں آج تک نہیں لکھی گئی ہے نیت (۱۳۱)

تائید الاسلام یہ مدار و پنچ پرین جاری ہوتا ہے جس کے مختلف بن نمبر ہیں جن کے مطلب کی
 دیکھنے سے ظاہر ہوتی ہیں نیت (۱۳۲)

مظہر عرفان یعنی مفصل سوانح عمری حضرت خواجہ عین الدین چشتی اجمیری رح۔ یہ کتاب سلیس آرا
 ہے اس میں حضرت کے ذکر خراف اور احوال اور ارادہ و کلمات وغیرہ سب کچھ ہیں۔ اور لطف یہ ہے کہ حضرت
 موصوف کے تمام مرتبین و مریدین کی سوانح عمری بھی مختصر طور پر چاشنیہ پر مروج ہیں اور اخیر میں حضرت کی
 مناقب میں نہایت عمدہ نظم ہے نیت صرت (۱۳۳)

نالہ عمل حضرت بلال کے شہور تشہد کہ بہا جہنگ اور خول سے نقیض کیلے ہے جس کا دل محبت اور
 مولود خان بہت عزیز کتب میں نیت (۱۳۴)

اسلام ہر دو سالہ مشر محمد لکنہ ریل دیکھ کی انگریزی کتاب موسم بہا اسلام ان امر کا ترجمہ ہے۔ اسلام



Handwritten text in the top right corner, possibly a date or reference number.

بسم الله الرحمن الرحيم

از وجود خداست عزوجل است و لایق منت امر من است و از منقبت آل اهدار اند و مستوجب رحمت افعال کبار
 تا بعد از انوشیروان ابستان نادان القوار حسین تسلیم همسوانی ساکد ساکد خفیه و ترک نشسته
 بزبان حال درین برجم قال با صد هزار آنکس و سیصد و بیست و یک نفر پیشانیان درین افسانه می دید که هنوز درین وقت
 و یادده و ده و آرزو و سپید و ششاه فرق ندانم و بجای جمل هر دو را یک سخن می خوانم - هست از آنکه درین کتب
 سوسه بودیم حرفی چند دل پسند می گویم - درین حال می آید که از این فقره شروع که تا این جمله اند سر هم و که هم حرف
 شورانگیز و شوق آمیز از لب کشاییم - بمقام خوش مذاکره چنانچه وجود و ظهور و نظایر و عن نفس بر شایم - و این
 تار بود تا گفتار سلسله ندیم چرا بوده در باطن فکر بوی رحمت برداریم - از آنجا که اختصار بر اختصار فضیلت می باشد
 آن را که بزم و ازین بحکم آنکه ما با استودگی نمیداشتیم و چه می گویم درین مقام بوفت دیوان پسند نوشن است و نمید
 برادگان و نوشن - ما شران شیرین مقال و ما طمان از آن خیال نغیث ما زنده و منده نام تا بوم اعیان گفته
 و در محو دل دستورگی تا باین رله اند از الفاظ در شده تحریر شده اند - درین معنی حق بجای ما نشان است که هر کس
 از آنها حده سبب بقی و نام و نشان است - اما تو هم این است و بر این زمین است اگر تصنیف باشد لطیف باشد و اگر کتب
 تصنیف باشد - و نه کاغذ را تباها کردن چه فائده و اوقات را سپاه کردن چه فائده هر که بر داده شود خواهی داشت

علم دانش در بیان
 سلسله ای از این کتب
 تا در دسترس
 است
 در این کتاب
 از سلسله ای که
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

شاد و محمد و آنکه لامها و حکیم ضامن علی جلال شاگرد امیر طغیان لال تلمیذ برف و نری
 آید سخن گوئی نهمه چشم دید شده و در گو شوره گویند رشتند گزیده که فلان جوهری با زار سخن بدکارا را
 من این گوهرگران مایه را در سلک تکرار کشیده - دلا و گمان با کوره سخن را نوید دل آنگه در استنایان خود
 من را غرور و طرب آسید درین جلد درین آفتاب بگر نظر صاحب مصلحت که می خیزد و جلو چشمه نایاب می بریزد
 چنانکه بر جای خوشی با استساک استقلال هروی مانند و هر دو در انتشار که لازم است استغنی دست لغو و با استغنی
 چنانکه درین مجرب بنام با ضامن می شوم بان رعنائی فویش سرگرم اخلاص می شوم غمزه الی بوردی و مشوه هوی
 که این یکی را اگر کلفتش از عشوه حل کرده خوانم بیاسته و اگر آن دیگر است آنچه تا بنظره پرتاب و نهم به است
 شوشه در جانها انداخته دست و دست طبعان را نوجبه فاش ساخته بهزار دیده شوق و نگاه غریب
 دیدنی است و در لطافت حسن و بکار و بلا آیدش بهر بهایست سخن حرف کشیدی الموفق تبارش این کتاب
 به خود غرور بر صفت کرده بیکه تلاش آن هوش و حواس را منکوشی کرد هر جا که شنیدیم بیکه شوق زنجیر گسل از
 مقدم ساخته شتا فخر از کتاب مصطفی دار و در حق سطره و از سطره و از سطره و از سطره و از سطره و از سطره
 ز ریشه لطافت بهر در شک می تو معصمت فکرت سستی و در غم تعصب را همه حساب بود پس یان کتاب عالم سورت
 و معنی خلاف سابق حساب بود تا چار هوس را از خانه دل بیرون ساختیم و به ترتیب و تجمل مساوی آن پر و نهم
 در کتب تا از این همچنان بکتاب بود نوشته و دست و نظر هفتی یاصل الدین محمد ریاضی تخلص چه بود و کسب
 گرم خوره و بهر سبب و وجودش را محض یا بود و چه مغفول گفتن از زود خانه آن نشتند - اول کسی که بتدو
 اتفاقا حاصل عدا پر و اخت دور انجس سر این فن کردن تفاخر بر افروخت و بهیچ ترویجی است چنانچه در
 می انگارو (در فرا می این الفاظ بعد از از شب نشاء تم تا در چندین سال این بیولا سکر زینت چنانکه می
 نقش اولین اگر چه پیشتر است گردیدها نشت که از هر که آنه ذخیره است اندوخته) بار و دم حکیم محمد علی
 چمن سینه خزان را بعد پیرایش مناسب آرایش داو و الف معده را بهمان آیین نهاد و نوبت دوم مست
 علی نقی از تبدیل الفاظ مغرور و مرکب نهاده آنه چند افزود و قطعه چمن را رشک صد بهستان نمود
 آنچه بر ما شنید چون بر رخ مسنان جاگزیده است از خانه من چکیده است پنجم بیباک بهتر از یکصد و ششاد و

بهری بنده مولف این کتاب که بذره ناچیز و قطره باطل الحقیقت ناماست می گوید منقسم عقلمانی غاصبان
 بود کاخون نشاند و جلد بجلد همگانه کثیر رسا مذکر از کتب کاخان نسخ می برداند و در ویجاوه بطریق مالا اطلاق
 عرق ریزی خود ای نگارنده منت بر این تنگناری و لغت بر این جفاکاری - انوس که شرح هم از شهرستان خط
 پیر شد و بی - گئی براندان هم آشوب کشته شد این مردم بی سکه خوردانان خلقت می گانند و حکم تشریح
 پنهان توبره بر خود می باندند خلاص این بلبل بیان و لید ارضاع مولوی محمد سعید و مولوی محمد رحیم بی خان
 و بیجاچه **گلشن خیال** گفته که این سرسبز وادی الفاظ را در جوی شایه سخی باوراتی چند نظر افتاد و پیر
 نقوش پراکنده هم که سطورش از ربط عاری میباشند از حصول مقصد متواتر بود و بعد از گذشتگی در سبکی نظر
 روشن شد بجهت تیسر فکر است بعضی از الفاظ را در نوشته امداد آورده استی کلامه - قانع رای ندین طایع خاطر
 سبب باد الفاظیکه تمبر کتاب تیره خاتمه کرده ام از کتاب به صورتی که ذکر نوشته ام در باب تشریح نصیحت
 در مونت تالیف نوشته هم - ان این قدر خوشی هم بوده است که اکثر همیشه تقسیم الفاظ آورده است -
 تاریخ - اختر - تراخی - خیرات - خرام - خمار - خرم - خمر - مورخ - شیرین کلام - کلام شیرین - فکر پست
 پست فکر - دیگر برین قیاس - اگر شکر از بنیا و آدم بر دعا - خاطر ناگرم فی خوست که نصف تعالی گرفته شده
 جسد در گان چشم و مانند نام تسبیح با این بی مانگی بجهت سرگشتی با انشیتیم اکثر است از احباب و مخالفین
 باره اشاره کردند و اصرار و اشتداد همیان آوردند پسند نیامد که خامه و امر را تکلیف و هم آورده و دانسته
 در فارسستان نرو پاسه نازک هم تو دین هم که تا معلوم شود که بنها و در سال بلکه چیزی ندید سیری شدند
 نظرا آنکه در هم که استدادیت امرش همگام آرائی پرورده و در وهیه یکن که از کجاست میسر نیست نورا انداخت
 طبع حسین خاطر کلیل حریف صحت و در این شقت نبود لاجچ کرده آید که چند هم این هم را زیر رنگ آورده اند
 باخصیص شوق ریزی خاطر ذوق انگیزی طبع خوشی امجد علی مالک اخبار شیرین هم همین قرزند مولوی
قاسم علی ذکا که دوست صادق و با صوفی من بود و در نزد ستمگاه عنوان میورنم مکانی مقبول شد
 چنانچه در نظم و نثر بی منت سرگوشی قلم می گماشت این حرف از بار و قیام گفت هم در راه خوشامبرگان و شک
 امجد علی نیز مثل پد چسپان استلاط است و شمع بزم ارتباط میار و مرث مرگه چشم و سواد علی دل دوست

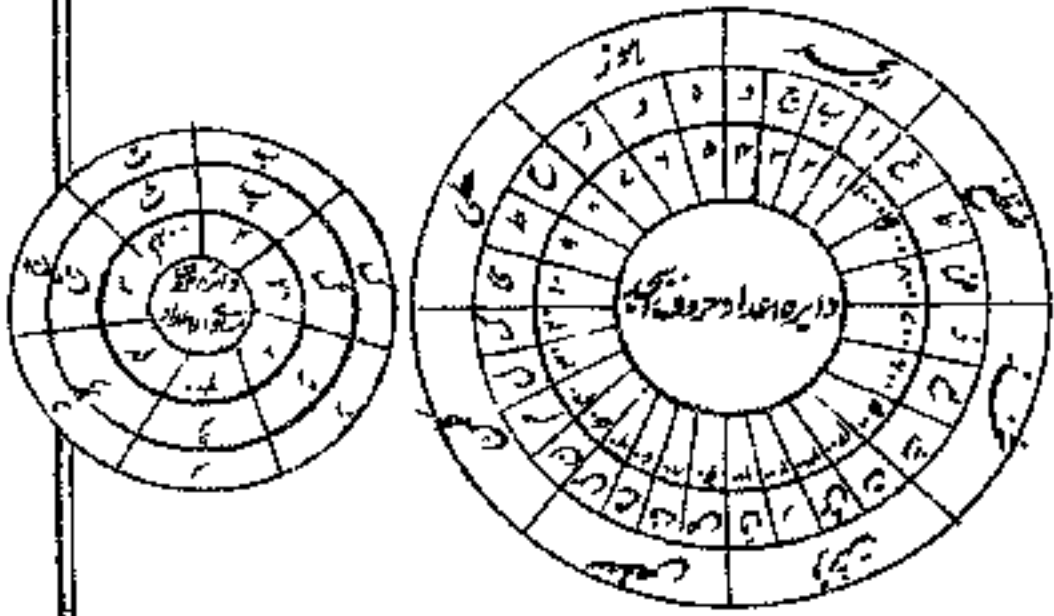
بهر حال مرد خوش و نیکوست سومان جان شد و جان جسم را گردان - تا چنانچه در گردیدم و بسیار کردن اوقات
 آلوده گردیدم چنانچه فاسد بریده زبان و دریده جگر بر فاشم و هر آنچه در سینه می داشتم در غنچه لگاشتم - از یاد
 و حافظه کار گرفته ام و نه پس کتاب بی نامیگان زنده ام بپسردم چون بزم بودن دستار تصنیف ز نسبت نام
 و نه بر عمر باطل من چه بستم بر ساداه استادی نشسته ام - در نفس معنی بدیع و معانی دراری صاحب سابق فکر
 پرواضحه ام و باقتیل کردن شگن از سر اغاخته ام در کن کجا و کجا این سفرها - تیاریخ بست و چه بگفت هشتاد
 چهارصد و شصت دو جز تصنیف تالیف خود و نظم و نثر فارسی و اردو و کیمست و نظم و دوباره در مراد آباد تصنیف
 بالمشک و چه دستور اولین کرده چنانچه در کاشانه شرق برافزوختم - سکه خوردن و دعوی من است که در غنچه من
 زرد و قوی است ز نسبت آن دوست که زبان آن شگن انوس میزیم که خریداری می ایگان سخن بازار هر
 کس ساخته است گمانم پهلوسای یقین است که برین تصنیف اکثری از یاد و خیال بخیال شهرت نام بیچین
 هدف همینه مصنفان بنده خواهند کردیم و هم ماهم که بر شام کس و کالای فاسد دکان پنجمیه ام که خرد و فرد
 شهرستان معالی بازار کندیش خود این نقش اولین است بشو اخصان مراد و تخمین است می بیند و نصف
 مزاج منتقا و صواب اندیشی خطا را بنیل اصلاح پوشند و غضب تعصب را با مال منزش تبار کرده در کوشه
 تشیع نیبند طوطی کن من را هر گوی را بشو را ز سبب او هر که نسبت گوید او را گفتی گرد و غضب
 چون آغاز کتاب لیس نانه پر شدیم **نصرت سلیم** نام دادم و زاده ازین کوه تکلف که نظر تکلیف بود
 ز نهادم این نقش اصل است و نقش ثانی ازین بهتر خواهد بود که شاه دما باقی در شان خود خواهد نمود **طوطی**
 کشته نقاش ثانی نقش جسته و چنان در خشک باشد که در تر + امروز این کتاب انصاف نیست جانتا
 و حال فرود علم خداوند اب در نفس معنی سندیان را استا و شقی است و برای مستیان ذهن طریق از آنجا که در
 من ضمیمه بنده ان است سمدا تایرغ فرم خواهد نوشت که ترقی نقش را همه سبب گردن پیش از آنکه سر کاره سخن
 کشایم فقط چند دیوان پسند بر نگارم از آنجا که نظر بر کتابت رسم خط است نه بر حفظ اندام این گویان صورت
 کتابت مستبر داشتند و فقط را یکم گنم - اند از اینجا است که با عو ضیای و دعوتیان نزد مخالفت نه
 در پایش از نظر اغاخته که مدار اول بر روزان است و مدار ثانی بر میان این هر دو فرق بود غنچه را گرفته اند

کتاب ده نیا
 تیاریخ و حروف
 رای سوزن و تیاریخ
 سره صاحب
 کالای پهلوسای
 غایت

ما ذمارة كتوب بيرون زمة اند صاحب عقد الجواهر گردید و قتیك لغظه و رسم مختلف باشد شش تومی و قتیكی که
 در نطق الف با هت و در رسم یا در صلوة و زكوة که در نطق تاست و در رسم خط یا مکتوب است ناملفوظ فرقه عمل
 را با قبول پروده و بنال تلفظ را اینج درین برآورده آنحضرت لفظ را بذروه کمال نشانید و بیخ محبوب شما
 پرده کشید - عبد الله در بیخ قیل اهل را استمدالیه فسیده و بر قول ثانی حرف تا در کشید و مخلص اخصص
 گوید که کتابت رسم است و تلفظ شرح آن پس تمایز کجا هر زاویه اعلی کا شانی کوکب مخلص در س و سید یزد بطور
 الا اطلاق قیل مخلص اخصصانی را بر سمدین نشانید درین مقام بود اطالت بقسودینا و در هم اما بیرون
 بر جاسه خویش اشاره خواهد کرد - بنده مولف گوید مخلص از سخن گستران نمی قبول تا فزون اول و درو این
 پرداخته اند و بعضی از معنی پر داندان گرامی با اختیار قیل ثانی از قاعده اول اعتراض ساخته اند گویند یا سکه
 و بان و بد معنی کشید یعنی است که این بر چنان قلب خیر خواهد بود و خست و ناموس سخن کلاهی من پاک نخواهد بود
 بشنوا آنچه حقیقت تاریخ از کتب بوضوح بیست بسین مختصرا این است که تاریخ در لغت وقت چیست پدید آوردن است
 و در اصطلاح تعیین کردن اوزان است و در عظیم و قدیم مشهور تا ظهور امرثالی که هفت اوست تا که در ایستاد شود بزبان
 آینه و دیگر درت فلور این امرثالی بطحا نسبت به مدت امر قدیم مشهور اول - قاضی یاد که مددگیر شاه تاریخ بر نه بود
 جلوه فرمود و گش خرامی را بازش گاه نمود و هفت سبارک سده هجری زیب بود و در ساخت و بدلیری نظارگان
 پرداخت جمال فرخ فال این مجوبه خاطر فریب مشود دل شکیب حال نگشت ولادت با سعادتش را چند زمانه نگشت
 و از تلفظ فلک ام است و او را چه نام است - در آخر هر دو رنگ زینبیم جعفر مدعی ملایم و او را در حلقه سینه هجری تاریخ
 قلیه است و تاریخ فعلی ظهور است پس مختص فعلی مدعی است سنده زلف نوبت به است صد که مورخان در سینه خویش
 و مهدی نیز تاریخا گفتند و در کشته خورشید در غرر صنایع و جامع سفینه - ویر آسمان و هفت تاریخ شاک و پر کشته
 و بزوجه است که آنرا فارسی هم گویند و بگله و جلوسی بر نام من گشت بود که این هجری بر چار پاش افتخار گشت و در
 چهار زبانان یکدست است به بیان تاریخهای مروج هجری مراد از آن سال است که آنحضرت صلوات
 که مصلح بینه سوره بجزت خود نمود و حمد الی المومنین حضرت محمد فاروق رضی الله عنه و عاب یافت بروقت تعیین
 هجری هفتده سال بجزت گزیده بود ابتدا در موم - فعلی ایما و بلال الدین اکبر و شاه است درین وقت

شماره چوبی نه صد و هفتاد و یک بود تفاوتی که شده و آئینده نخواهد شد و هجدهم اینکه سال قمری کوتاه باشد از
سال شمسی بینه روز پنجگانه کثرتی و در تپل و سال شمسی و ملا باشد از سال قمری هفت کثرتی کم از پانزده صد
هجدهم از آن یک ماه در هند باین روز گویند بعد از تقاضای مدت صد سال شمسی زیادت سه سال و چند روز صد
سال چوبی قمری بطور می آید ابتدا از چیت - سال انگری از زمان ولادت حضرت موسی علیه السلام است ابتدا
عیسوی گویند و ابتدا از جنوری - نسبت منسوب بر راجه کرامت است و پنجاه و هفت سال از عیسوی تا آنکه است
عابت از چیت - شا کا مجوزه راجه سالها این از نسبت یکصد سی و پنج کم است ابتدا از چیت - هر چه شده
مطابق نسبت به کم و بیش ابتدا از چیت - تاریخ فارسی و آن از اولی بادشاهی زرد جوهر است - شصت و همدی
از زمان غیبت امام مهدی امام دوازدهم علیه السلام فتنه یعنی از ولادت با سعادت و سپهر این سال
پهلویم شهر شعبان اعظم چوبی و همدی بود و صد و پنجاه و پنج سال خواهد ماند - تاریخ جلوس است
که در سال آن از تاریخ جلوس بادشاهی بر تخت باشد و شمارترین باین تاریخ تا حیات سلطان محمد متعلق
در بعد جلوسش منقطع شود - بلکه وقوع حالات ایشان در بعضی آنست چون آئین کبری و غیره شرح و بیست و
است باید دید - در خصوص تاریخ گویان تاریخ منقست از مصالح فطری که بر عدوت واقع و سایر کار
یا فخره یا مصرع یا بیست و یک است و همیشه آورده یا بر کلام دیگر است که کند یا در قول و عمل که
ب حساب جلوس مقرره ضمیر قریب از آن مقرر نمایند چنانچه قاضی ثارالله پالی قریب مرید خاص مرزا محمد علی
کاسم نقی شمس الدین است بتاریخ شهادت هر شد خود گفته - مثال آیه کریمه اولی الامر الدین الام
مثال حدیث (مفسر) آن قبل از باب ثقی عایشی می آید و آن قده از باب سخا است چندی
حجرت هر دو صفت سال و فانش و مفسر رضی الله تعالی عنده کان سعید و شخص در دینی تاریخ گفته و همین
حدیث بر روش برود انداخته است است حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله کبر و عاش سعید است شهادت سال فاش
مرزا محمد و مثال کلام دیگر تاریخ تاریخ وفات غازی الدین حیدر بادشاه کهنه در مصر فتح علیه السلام
بر آورده است گشت تاریخ مصر و مستاد و است در آن روز که خاک شده و چهل ضمیمه چوبی
در غیر ضمیمه پیش در و نیز به تخفیف حساب احوال حروف ایجاب را نامند ایجاب کنایت از حروف مفرد است که

که آلت یا آلتا آخر و پشت کلمه سرف که بحساب جمل بجهت ترتیب اعداد حروف معین داشته اند چنانچه ابجد
 بوز حلی کلین معض قرشت شخز قطنغ یعنی قرشت اندک ابا جا و نام پادشاه بود که ابجد قطنغ
 آنت و پشت کلمه باقی اسمای هفت فرزندان اوست یعنی قرشته اند که در نام مردی بود که خطا
 از ابا و اوست و اینهاست کلمه اسمائے فرزندانش.



فصل بر آنکه که این ابجد از حضرت ادریس علیا سلام است که بت در پشت حروف را با هم ترتیب داده
 پشت کلمه با معنی ساختن و ابجد ادریس نام نهادند اتفاق برگزیده گان آفاق بر این است (۱) ابجد آفاق کرد
 (۲) جوز در پوست (۳) حلی بر اخف شد (۴) کلین سخن گوشه (۵) معض ندر و بریا موقت -
 (۶) قرشت ترتیب کرد (۷) شخز در دل گرفت (۸) قطنغ تمام کرد درین ابجد پشت کلمه هسته کلمه اول
 و چهارم و پنجم و ششم چهار چهار حرفی اند و گوییم دوم و سوم و پنجم و ششم سه حرفی (۹) در کتب معتبره تویید ابجد
 حضرت آدم علیهم السلام وجود که حال هفت نطق چهار چهار حرفی است الا در علمای هر مردم معنی ندارد و چه غیب که است
 نطق بزبان سرایان باشد و آن اینکه (۱) آبتش (۲) حنی (۳) زانندیس (۴) شغفندیل و غیره
 (۵) قلم (۶) از پس - درین ابجد با نطق چهار چهار حرفی - هر کلمه حرف اول حضرت را بعد از پنجم

در حرف سوم مضموم و خوف چنانہ کن۔ نقشہ دیگر کہ حوائق مضام ست جو ہر ایم سولش از و تہ از تہنگ
 خلاف بیرون ہست رضا تہنگان مخلص بہ ہدایت نایب الشعراء نظر ان : محمد ناصر الدین شاہ قاریا کہ صحیح
 اختلاف جہا نگیری در بیان : ہر گز کتاب معانی کہ پان دست و گریبان عربیہ و نہ خط و نہ ہر دست و گزینگی
 و رضات تالیف کردہ بغیر تالیفی ذمیر فی ہر زبانگ نامتوق موصوم ساخت۔ در آئین ششتم و ہمایہ می گوید کہ
 در صحافت الاولیٰ از شمس نشارشا آورده کہ اولیٰ چیست کہ بر آدم پیغمبر تارال شد خوف جہا بود و گفتہ
 کہ آتی فرمود از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سوال کرد کہ برآدم کد نام کتاب آمل شد و جواب کہ ترا سیم
 اب ت کتابت سیم ہر سجد آئی و کہ کتاب ہجرت ہر وقت بود و فرمود بیست و نہ آتی و کہ گفت بیست و نہ
 می شمارند غیب فرمود حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قسم خورد کہ با آدم الف بیست و نہ حرف در صحیفہ ہفتاد
 ہر کتاب یاد آدم نائل شد و پرس کہ نام الف را در حق محمدت نہ شمار و برین بیان نیار و وہ کافرست و
 درین باب تاکیہ بیخ فرمودہ اتھی تا کیہ بعد از این درین این عبارت قول امام جعفر علیہ السلام آورده
 صاحب طبع اسلمو قمع العنوت این قاعدہ را در تہنق و ترقی و تنزل و مساوات فایم کرد و شرح آن بہسط
 و تشریح فرستہ و گفتہ کہ سطر اول ما سطر دس اس نامند و سطر ہم را نظیرہ گویند و نام این دائرہ را نظیرہ
 اجدید ہست و ہذا

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	ع	ف	ق	ر	ش	ث	ج	ح	ز	ح	ع	ع	ع

و نظام الدین نظام مخلص مصنف نشہ عقل و شعور و مضموم ۶۲ سہمی بکار دائرہ نظیرہ اجدیدی اس میں دو سطرین
 مقابل لکھی جاتی ہیں سطر اول کو اساس اور سطر دوم کو نظیرہ کہتے ہیں ہر خانہ کے دو دو مقابل کے حرف ہا ہجرت
 ہوتے ہیں ان حرفین کا مبادلہ سطرین کیا جاتا ہے کہ اوپر کا حرف اچھینچے کہے حرف سے اور نیچے کا حرف اچھے
 اوپر کے حرف سے بدلتے ہوئے ہر حرف میں آتا ہے اور ایسے قاعدہ پر منقوہ اور غیر منقوہ کو بھی لکھ کر اپنا مطلب مطلق
 میں آکر رہتے ہیں۔ کتب و قیادہ اور مستی تقدیر قول مرقومہ بلا کہ ان تو انند اگر بڑاں را نمہ و آواز شہد
 تا نم کہ اجدید ہر سجد حضرت آدم علیہ السلام با معنی خود بود و گشتن بمعنی لایینی حق از جانب من رو نخواست
 نامتند اجدید ہر سجد ان نیمہ ہر سجد لاسم اللہ نیست۔ آمل تجسیم ہر سجد اجدید اجدید و کردہ اند ہر سجد تا کلہ جہا حرفی و

و هر گاه باستین بسیار متعلق بر ای دور یافتن مطلق مردم از حروف دیگر و بعد از آنکه در هفت هفت
 آتشی بر بادی و آبی و خاکی هر چند تکرار اینها ایند حاصل است گریبان نیاید که شاید مورس را آنچه چپ را
 حاجت افتد در هفت هفت دیدیم و جدول کشیدیم در آنجا بود جمله مراد است سوختن قبول نمود صاحب هفت
 که ششید و سبب است. بجز آنچه در اصل جسته در میان او یا از هم الف آورده معنی آن شرک است پس نوشتند

هفت	حرف	آب	خاک	آتش	مجموع	کسر	عقل	و صلیح
سبع	سوار	درستی	مستری	میرغ	شمس	بره	عقل	عقل
آبی	۱	۱	۱	ط	م	ف	ن	...
بادی	۲	۲	۲	ع	ل	س	ت	...
آبی	۳	۳	۳	ک	س	ق	ن	...
خاکی	۴	۴	۴	ل	ع	ر	ع	...

و آنچه علی صاحب مطالع معلوم است در این کتاب نیز در بیان بست حروف که شش تا این در حروف است
 و در چگونگی فانی در شرح تمام حروف عامه در آن عبارت را در این کتاب با کمال دقت و حسیه با کمال دقت
 منقول کرده و در مطبع آورده است با این که هر جمله که در فقره است در هر خط با صرف این سطح هم افروش و کما
 است زیاده از این است و در شرح فون مگر خورده اند آن اینکه - صفحه ۲۰۲

فصل دوم در بیان طریق بسط حروف

چنانکه بسط بعضی کلمات است. - در بعضی از باب علم عبارت از آنست که از یک حرف حرکت و غیره بیاورد
 و انواع بسیار است یعنی از آن بجز تحریر می آید اصل بسط ترغ و آنرا در هر حرف است و در هر حرف
 شرح حدودی و آن عبارت است از بسط حروف از هر چه آحاد بود. - حضرت و از هر چه حروف است
 مثلاً در هر واحد که در هر حرف است و آن عبارت است از هر چه آحاد بود. - حضرت و از هر چه حروف است
 با و کشتن در و در آن که در هر حرف است و آن عبارت است از هر چه آحاد بود. - حضرت و از هر چه حروف است
 چون بیشتر است به هم فقه شده و حرف تکوی حاصل شده و از هر حرف حاکم احاطت نماید حاصل شده و از هر حرف
 پس این قسم بسط را بسط ترغ می گویند و حرف تا آنکه بصورت اعداد موافق بود دیگر بدین تفصیل اند
 ای جاتی بیغ و آب یکبار در هر حرف است و آن عبارت است از هر چه آحاد بود. - حضرت و از هر چه حروف است

یح فیضی بر طبعی نظریه که از شیخ طبرستان اینجور فرخ ترتیب داده است و کبرج
 دست تحت و تحت زهد تلفظ بناسه یا شیخ بر احوال و حرفت صورتی باشد که سنه سی اعلا و غیر
 بسند چیری و خصی و صیوی مطلقا کنند و عدد چهار و رجه و ادویه که آقا و دوم عشرات سوم کات
 چهارم آتوت اول نظرا دیب درینا هر سه حرفت احوال و دوم مد علم هر سه حرفت عشرات سوم در شرقی هر سه
 حرفت ثات چهارم نظرا عرف یا دیبست ، الا تلفظ سطح حرفت بین و عشرات و ادوات و الف و اما و و غیر
 اوفت است . نوع دوم ترغیح حرفی و آن عبارتست از ارتحال هر حرفت از درجه اصلی او بدرجه بالاتر یعنی
 بدل کردن حرفت است بچون با قبلش مثلا داو را به ترا و الف را به با و حا ما و طا و وال ما به یا ترغیح حرفت
 کردیم پس از درون لفظ واحد بر ترغیح حرفی تا چا ط یا حاصل شده . نوع سوم ترغیح طبعی کن عبارتست
 از ارتحال حرفت بجهت طبیعت یا آنچه حرفت خاک را ترغیح گفته بچون آب و حرفت آبی و با جوف بادکی .
 حرفت بادی را بچون آتشی چون هفت آتش از همه بالاترست و اندر بلا ترغیح غیر نیست لهذا ترغیح طبعی زیاده
 از هفت آتش ممکن نباشد بنا بر آن حرفت آتشی اسماک ترغیح بمال خود را از درو باید دانست که باطل است و درین
 هفت حرفت بادی و هفت حرفت آبی و هفت حرفت ناکه بدین تخیل . حرفت آتشی آه و با حرفت
 آتشی و از سه حرفت آتشی حرکت مفرد کرده اند و هفت حرفت بادی اند تا تخیل و حرفت
 آتشی و هفت حرفت بادی حرکت مفرد کرده اند و هفت حرفت آبی از سه حرکت مفرد کرده اند و هفت حرفت
 ناکه حرکت مفرد کرده اند و هفت حرفت ناکه از سه حرکت مفرد کرده اند و هفت حرفت ناکه از سه حرکت
 مفرد کرده اند و هفت حرفت ناکه از سه حرکت مفرد کرده اند و هفت حرفت ناکه از سه حرکت مفرد کرده اند
 نمایند مثلا حرفت لظا و اصرا چون غوغلی که اینهمه درین شود تا او آقا تا دال در دو او سبزه باشد
 حرفت آتشی و عدد الف که هفت و یازده باشد حرفت آتشی و عدد الف که هفت و یازده باشد حرفت آتشی
 ط و عدد دال سی و پنج باشد و حرفت آتشی که اینهمه درین شود تا او آقا تا دال در دو او سبزه باشد
 حاصل شده ازین است یح ق ی ا ط ه ل . سوم سبزه آنها هفت است تا او آقا تا دال در دو او سبزه باشد
 احد حرفت . مثلا حرفت تا او که شش عدد آن است چنانکه توضیح کردیم دوازده شد پس سه .

تسبیحی حاصل آید و الف را که عدد یک دارد چون تضعیف کردیم دو شد و حرف آن ب و حاکم شد
 و او ب تضعیف شانزده شد حرف آن ق و دال که چهار عدد دارد ب تضعیف رشت شد حرف آن س
 جمله حروف که از نقطه واحد بقا عدده تضعیف حاصل شدند تسبیح است چهارم بسط لغوی
 و آن بر سه فرع است یکی ضرب باطن در باطن مدنی بقدر عدد اصلی آن دوم ضرب ظاهر در ظاهر
 به حسب اعداد درجات حروف سوم ضرب باطن در ظاهر حروف مثلاً غر است که مدنی نقطه واحد را ضرب
 باطن در باطن کنه چهار عدد اصاح آن پس عدد واحد را که شش است چون در شش ضرب زدیم حاصل شد
 و حرف آن و ق و الف را که عدد یک دارد چون در یک ضرب کردیم یک حاصل شد و حرف آن آ
 و حاکم عدد هشت دارد چون در هشت ضرب کردیم ۴ حاصل شد و حرف آن ز س و دال را که
 عدد چهار دارد چون در چهار ضرب کردیم شانزده حاصل شد و حرف آن ق و حقی مجموع هشت که بقا عدده
 این بسط از نقطه واحد حاصل شد این است و آن ا و س و ی و هم ضرب ظاهر در ظاهر حروف بسط
 اعداد درجات حروف مثلاً و نقطه سصد که سلین موجب ترتیب بعد بر هر پانزدهم واقع شده چون پانزدهم را
 در پانزده ضرب کردیم دو صد و بیست و پنج حاصل شد و حرف آن ک و گ و ز و ی که در هر شانزدهم است
 در شانزده ضرب کردیم دو صد و پنجاه و شش حاصل شد و حرف آن ت و ث و بعد از آن یا را که در بیست و
 چون عدد ضرب کردیم یکصد حاصل شد و حرف آن ق است حال را که در چهارم است چون چهار را در چهار
 ضرب کردیم شانزده شد و حرف آن ق و حقی پس مجموع حروف که بقا عدده تقویت ظاهر در ظاهر حسب اعداد
 درجات حروف از نقطه صحیح حاصل شدند ک ز و ق و حقی مجموع ضرب باطن در باطن حروف
 مثلاً همین نقطه سصد اگر شصت عدد را چون در ده عدد که پانزدهم است ضرب کردیم پنجاه حاصل
 شد و حرف آن ط بود و این همین را که هفتاد عدد را چون در ده عدد که شانزده عدد را در ده عدد که
 یک بار و یکصد و بیست حاصل شد حرف آن که ق ن و بعد از آن که ده عدد دارد در ده عدد است
 یکصد حاصل شد حرف آن ق و دال که چهار عدد دارد چون با عدد در ده عدد که چهارم است ضرب کردیم شانزده
 حاصل شد حرف آن و ی پس مجموع حروف که از نقطه صحیح به حسب این بسط حاصل شده این است ق و ک و

پس همه حروف که از بیجا داخل در جمله نطق سعید حاصل شد این است و هم ق ح ن و ق ه
 ی ط ق و در بیجا حروف سه و صد شصت است و در مقام جمعیت در بیجا شصت و دو این هجین قدر که گفته شد
 شد توفی کلامه

بخشای کار آه خویش که با به مهره از به مشکو نسیمی بر دادم که نفع بخش و واضح باد که در لوح حضور
 چنانچه اول ترفیع دوم ترقی سوم مساوات چهارم تنزیل پنجم نهجین - حروف ترفیع یا
 و ترفیع ی ن ق حروف ترقی ح ص ت ز ح ح ن ح - حروف مساوات آ ق و ه آ
 ت که تمام حروف تنزیل ط ذ ث س ق ق ت س و ر ک ن ب و ق م است که حساب بهل به شکل است
 یافته اول تصفیه دوم تسبیح سوم کتبه چهل صغیر آن است که حساب بهجده و مفرده ذات حروف
 کبیر و چنانچه یک عدد و الف و این را از بر گویند چون تسبیح آنکه نام حرف هر قدر که حرف باشد
 از آن تا حرف اول که از بر دهد و باقی حروف حساب بهجده بزرگانه چنانچه از الف لغت تا زید و کبیر و
 عدد گویند و این را مینامند جمع کبیر آن است که زید و بیات حروف بیخ شمرده باشد از الف
 حروف اسم حرف نویسنده عدکان گویند نظیر به - حروف الف آ آ ق و ت که در آن یک عدد باشد
 درین مقام ستوده آغاز مجموعده انعام نفس گذارند و بطیب خاطر این شمارش می نمایند هرگز به سنگ
 نفس سنگ نژاد این علی تسبیح مخلص مخلص مراد آباد که آن رسول اولاد بتول است با هم گن و او دستمان
 و اخص است و برادر از اخص ما من است مستند جوان است و ز منم توان است هرگاه که گوید سخن می آید
 شعراء و وحی گوید کتاب تعلیمی بطورده آورد و مراد از آن حساب باشد که در محبت سوزان که با سر هر چشم
 من شده هر چه در پیدا این سخن شده که تیر و بیاس تا اعمده و عجزت و ما نرده طبع در اخطا پس حکیم است
 عبارت عبرت زبان است و در بعضی ترجمه کن این فاعله فاعله و معترضه اند و تا به مغلوب چنانچه
 سکندر تا وقتیکه این مستشار دستگیر نمی شود و می نویسد و المیت می کرد که حکیم چنانچه نسبت این فاعله
 زید و از آن که می گوید و توانی در رسد و فاعله عجزت و بیس ازین فاعله تشار کرده آنحضرت چون
 از سفا ظالمین که در زیر سکنه بود این فاعله نام و محمل آن کبیر ناشی دادند بین بر مقام با خدا و بر

تا زه شا بر تاریخ جلوه انعکاس خواهد پذیرفت و از تیزی طلب آغ در گنجی خیالات مه غان خمسه خواهد بود
واضح باد که براسه تاریخ جامعه زیر است و بنیات تحصیل صبح مورخ و این بسطی که مذکور است تفسیر غا
و آن جمله قدسه و طلیعه چرا که بیان سبع نبوت سیکه از تفهین بنیات را در معاد مطلق نکرده آن
له شرف الدین علی یزدی در حجل مظهره بعل شمشیر که منجمله اهل بیستگان عمل تعلیمی است تاریخ کرده پس مخرج این
فدح ادست اشاره الی تاریخ و بین و یکا سه واضح در روشن بهر من واجب بگذر فرود تاریخ را سمار سمار تاریخ
کردن بر چه فرست و کما است خاک مالدین است خوبی تاریخ بر آن است که رایش آسان گزاید باشد
و اسلوبی سمار در آن است که ماکج و کج و شوار باشد تاریخ را بهر چه گفتگی گنده نباید کرد که منظر این همه
گرد - تاریخ بر نیاید تاریخ بر نیاید + مشیر محمد الدین فخری که مستند عهد خود بوده و عالمی را اختیار
کمال خوش خود می گوید تاریخ بقانون معما گفتم + حروف بیرون یافته با ماه تمام به بقاعده
ترادف شهر مرادست و نه تمام همگی باشد و عددش هفتاد و یکس این اعداد بر هفتاد و یکس افزایند که یک
در یکصد بود سال بجزی بدست آید - آنانکه چشم میا و گوش شنوای دارند خواهند گفت که ستاروی کو کجا
کمید و کاسی بزمه کافرا سباه و اوقات را نیا کرد تاریخ را با سمار نسبت -
صاحب هفت قلزم گوید باید دانست که بناسه کلام عوب بر بست و هشت حرف است و آن را بر سر قسم
دهشت اند - قسم اول را سر و می گویند و آن در حرفی شود و آن دوازده حرف اند با و تا و تها
و عا و جا و را و ز و ظ و قفا و قحا و آ و یا باشد قسم دوم را مغفلی خوانند و آن حرفی
بود و آخرش حرف اول باشد و آن سیزده حرف است آفت جیم قال ذال تسین شین صا
خدا همین همین قان کاتن لام باشد - قسم سوم را کونبی خوانند که مکتوب مستوی بود و آن
حرف است - شیم - خون - تا و و این را مغفلی نیز گویند - چهار حرف خاصه همی است - پ و ج
ت و گ - بناسه کلام قدس بر بست و چهار حرف است چهار حرف دیگر از حرف بست و هشت گانه
کون عا و عین و قان باشد بر سبب ندرت در ندرت ما و رانهر آمده -

ردیف	نام	تاریخ تولد	تاریخ فوت	محل تولد	محل فوت	علت فوت	تعداد فرزند	تعداد فرزندان زنده	تعداد فرزندان درگذشته	توضیحات
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰

تاریخ فوت: ...
 مکان دفن: ...
 علل فوت: ...

انقص

و اصح باد که بناهای تاریخ بر حروف کتوبی است نه بر حروف خطی چون مصطفی در اقصی که محفوظه الف است
 و کتوب ای تختانی پس عدد حرف کتوب گیرند نه حرف خطی تا پس و یا گیرند نه عدد الف تو گوئی که این الف
 فارسیان باعتبار صورت کلمات ای معروف خوانند و در نسبت به آن است و عیسوی و موسوی خوانند
 همچنین حفت شده است صاحب هفت قایم گوید که شکل نشاید است بیگار حرف حرف ان ساکن
 و حرف درم متحرک که مکرر خوانده شود و عدد یها حرف گیرند چنانچه ای و عدد تحت قنای و فغانی تمشیح
 مثل توتر و جیم تازی توجیه و قایم عمل موثرد و قایم صغیر و قایم غم و قایم غم و قایم غم و قایم غم و قایم غم
 قرم و قایم جیم عزت و قایم عمل موثرد و قایم صغیر و قایم غم و قایم غم و قایم غم و قایم غم و قایم غم
 معطر و قایم جیم عزت و قایم عمل موثرد و قایم صغیر و قایم غم و قایم غم و قایم غم و قایم غم و قایم غم
 دریم مثبت و قایم جیم عزت و قایم عمل موثرد و قایم صغیر و قایم غم و قایم غم و قایم غم و قایم غم و قایم غم
 جمله الفاظ مشهور در عبارت آرد با با انحصار الفاظ مشهور در امتیاز کن و مکرر عدد گیرند و در این عمل
 شود لیکن نظم نسق الفاظ غیر ممکن اگر موجب تفصیل حکم موهبی کند و در هر ششده طاقف از دست آرد چنانچه
 بنده تا سینه گفته اما تعضا چاه چون که بر سینه من است اگر این لغت در فغانی بودست در زمان
 از شعر او وزن نموده و در کتب لغات در جرحی و قایم ای تقسیم چاه دیده نشده است
 میر علی نمود با تاریخ سال ششم و فرمودند نهادند و جرحی است باشد و قلی الظالمه و بر چاه با اولی شده
 بسیار میجایید و از معانی این فن آنست که کلام و لفظ بود و نسبت و خاص و ششده است و در
 و راه واقع میخانی بود که فهم ناقص کامل بمنزل مقصود رسد و ساجد با صبره تملذ و اگر چنانچه این دو تاریخ کوی
 تاریخ وفات شاه خواجه حسین نفس الله بود که در اردر اهدر شان و در او آباد و محمد له خواب پویه است و در این
 است و در تاریخ وفات محمود خان نور الله مرقده ^{۱۰۳۶} ^{۱۰۳۶} است و در لغت هر دو تاریخ این است که این
 هر دو بزرگ سترگ و در خاص با انحصار حضرت فقیر رضوان فطیر بودند و در یکجا واحد در بسته شده است
 باشد سر یح انهم باشد معنی است المعنی فی بعضی احوال مگر تخریصه است و در لغت هر دو تاریخ این است که این
 است و بلاغت و فصاحت باس و زیور است چنانچه آنجهان گرد آید و در لغت هر دو تاریخ این است که این

المعنی فی بطن اشاعه که مشهورست غلط است اصل نیست و کما یجب دیده ام که حضرت معاصیه جلالتی بکلی
 فصاحت و بلاغت نوشته بودند و انسان لفظ فقیر مرتجا آید و با ندادن پر داز سما چون از کتبه آن پرسیدند
 پیش امام همام حضرت علی کرم الله وجهه میروند آنجناب برداشت این نوشته را المعنی فی بطن القائل پیشین
 درین عبارت لطیفست یعنی فقیر در بطن قائل - لفظ بکلی که آن حشو صحیح است و درین بریم جا کرم مذکور
 چنانکه اندین تاریخ کتب خانه نواب حضرت آب رضوان جناب خلد آشیان کلب علی خان اعلی و مقام
 فی اجماع و الی نام چه کتب خانه علوم و معنی که بزرگوار در صد و صد است بنویسد که لفظ کتب خانه محکم است
 جمله علوم و معنی بود و از جمله علوم و معنی پیدا می شود که درین مقام ساری کتب فقه و حدیث کتاب دیگر نیست
 و درین کتب خانه کتب بقره موجود است و کتب فقه و حدیث شایسته و بیجا بی فصدی در دست باشند مخرج مورخ از
 بر آوردن اعداد است و دیگر چه - همچنین کتاب نه خدای بودی که نام تاریخی آن سپهر امر من است بجای سپهر
 مرمن بود سپهر امر من آوردن هفت تاریخ خانه خواب است - یکی از گفته های تاریخ مکان خود و غیره آباد گفته
 همچنین تاریخ قاتان و آصفه و از کتب کهنه و غیره است و در صورت معنی فقط عربی است تاریخ و زمان و بطریق است الا معجزه دوست
 و غیره معنی دارد و یکی نام دوم را فرجه و یکی نام سوم را دیگر عرفه بلافاصله نیز کنار با هم و در پستی پرده گویند مکان
 گرفتن کار معنی است و سوادین آن هر دو تاریخ کتابان تقدیر بر نام حکیم شما من علی جلال نوشته اند
 عبد الغفور خان نسخ گفته که کهرگی آن دوستی نکالی است - سیوه که واسطه سوسه بازار -
 کیا نکالی بویله بدل تاریخ - لفظ غریبه است من لخر کاره بند بولع غرقه معنی در یکجا است و چهار
 اسانه آمده چشم روشن می غرقه نشین - سامری مشوه در یکجا دارد - بک و غایب غایب
 چشم است که آن را در هندی بویله گویند - هم چنین این تصدیق نام غرض تاریخ معزولی حکیم مهدی فزیر
 سلطنت گفته گفته که قریب می آید چون حکیم مهدی باز خلعت و نازت مغلغ شد تاریخ بخوف پادشاه از گفته
 به کاپور دانا آنجا به الی او گرفت درین حالت پریشانی ترشید در آن صورت نسبت ناچار همان صورت گرفت
 و نام تاریخی دفتر پریشان شد ملازمه با خود جنگید و در ترشید آن کو مشید و افسوس که صورت و معنی دفتر
 پریشان معصوم شد و نام دیوان دفتر پریشان ماند - ظاهراً است که ترشید غلاف نام است و نام غلاف

تاریخ ولادت شهاب الدین محمد شاه جهان بادشاه **۵** شاه روی نوبین در شاه جهان **۶** بلوچیه تاجی عالمگیر
 کلمه سهرانی دست **۷** شد لعل که از پر تو خوشی عدم **۸** سایه محبت بر سر حلام آمد **۹** تیری از فلک
 باوشی کرد طلوع **۱۰** شاه جهان جهان خستد عالم آمد **۱۱** تاریخ ولادت کهن فرزند نواب کلب طبع ان
 چار نعلی یافت **۱۲** مجتهد شهید فریدون **۱۳** تاریخ منظوم **۱۴** زبان تاریخ بین یکی خوشی است **۱۵** که گناشید
 فریدون **۱۶** تاریخ وفات مهابین بادشاه **۱۷** مهابین بادشاه **۱۸** آن شاه ماولی **۱۹** که گفتم **۲۰**
 او بر عالم افتاد **۲۱** بنامه و لطفش چون یافت وقت **۲۲** اسان عرش از انعام افتاد **۲۳** چو فرزند جهان
 آب از بندی **۲۴** مپایان در نماز شام افتاد **۲۵** جهان تاریک شد در چشم مردم **۲۶** غل در کار خاش **۲۷**
 افتاد **۲۸** قصه از بهر تاریخش غمزد **۲۹** مهابین بادشاه از نام افتاد **۳۰** تاریخ وفات شاهی شاه **۳۱**
 شیر شایسته که از صلابت او **۳۲** شیر و بر آب را بهیچ خود **۳۳** چون شایسته از فنا **۳۴** سال تاریخ از آن **۳۵**
 تاریخ وفات نوالدین جهانگیر بادشاه **۳۶** چو تاریخ و فاش جست کشتی **۳۷** چو گوشت جانک **۳۸** جهان است
 تاریخ وفات شاه جهان بادشاه **۳۹** سال تاریخ **۴۰** شاه جهان **۴۱** شاهی **۴۲** وفات **۴۳**
 تاریخ **۴۴** قولد نواب شجاع الدوله ولد نواب صفور علی خان **۴۵** تاریخ **۴۶** در فغان **۴۷**
 بر آمد آفتاب از مطلع نور **۴۸** تاریخ **۴۹** وفات سعادت مینان **۵۰** آه شد کعبه سعادت **۵۱** در **۵۲**
 تاریخ **۵۳** بنامه سعادت علم ساری حضرت عباس رضی الله عنه قبل از کنیز **۵۴** این **۵۵** **۵۶**
 بنامه سعادت طفله دارد که در عهد سعادت علی خان تغییر شده بود در تاریخ عدد الف است گرفته است
 چون شاهزاده داور بخش خسرو ابن حکیم سل کشید **۵۷** بیستم شاهزاده **۵۸** شرمبار **۵۹** او شاهزاده فطرت **۶۰**
 در آن وقت این قتل گفت **۶۱** زرگس گلاب ار چه توان کشید **۶۲** کشید **۶۳** نازرگس **۶۴** گلاب **۶۵**
 تو پسند تاریخ من **۶۶** بگو که شد دیده **۶۷** آن **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰**
 شخصی تاریخش یافته **۸۱** بنامه کعبه ثانی **۸۲** بنامه **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰**
 بنامه **۹۱** تاریخ **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

نادر شاه فتح و غارت شهر دلی را بر سپاه بخشید موسی - دلی خراب شد - گفته بعد وفات کلبه ایهاست دلی
 رام در شتور عظیم ظهور گرفت موسی گفت - انقلاب ریاست و امام دور - لمو لقمه در نوله و در ذرت سیر را علی
 شیدا اصفهانی ملازم سرکار رسیده **بشتر** آخرین در کلبه شیدا + بشد چون مرور دو پوسپ با
 سیکه قبل از میل شد در خار + در عم به از طلوع ماه انور + دوتا تام گرامی گفت تسلیم + یکشنبه
 دو گو برخت تسلیم + سیکه امیرزا فضل علی دان + دوام را امیرزا افضل علی خوان + روز سه که
 باو شاه آناشته نوزید بخت کرد بشاه رس کرد پایتخت حاضر بود خطاب تاریخ نمود مشا را لیه فی النور
 عرض کرد - انگشتری - باو شاه هم جاء خاتم دوم پیشبدو باز بشاه مرشارت کرد شاه و الحال گفت
 دو انگشتر - باو دید که داده دوام از داده اول پیدا شده حرفا یاد کردش و در پسند با تقضای وقت از
 نفع دو که مساوی الامداد رسایل راتمه بمانا کنش تاریخ گوئی پسین برت که داده تاریخ بیخلاف برمان
 واهی باشت و برت - گوئی بر آن خریه - مدتی بنده در دام در برکان سید بنده علی سید بکلمه شد بود سیکه
 بارانش وت فرستاد سیدی اعلان گفت - بوی شستون کلابی میوه - نشود از آن میوه و ساسی نوزید
 است لمو لقمه گذارم هیچ در کوچ افتاو + بوجوب پرفا آگست بکشتان در تله زایل ۱۰ در او تو غم
 برمان در نفع شد بیخ شیبون + رسیده و الله و عبادت الله علیه و سلم اگر چه خیر است - الاصلی نوم بود
 از نوا و باو وطن میروند و برده در خدمت سعادت اندوز در راه نلال شمال دینند و فرمودند که چه آید پادشاه
 بلال سوال دیده مصری گفت **مال عمیه** - چو آسمان بود پادشاه سعد دوم از هم آشنای مفرغ اول
 میلودند شعراست باقی تخت از عهد بر نیامد گویند که نوز جهان مصری رسانید **ع کلید میگرد** گم نشد
 پیدا شد + بعضی نسبت این مصر **کلیم میدانی** دست میکنند بنده چند قدم راه سطح نکرده بودم که عرض
 نودم **بکلم** حضرت آید شد خیال سال نال **مال عمیه** چو بر آسمان بود پادشاه **بجز** نوز مصری بکلم
 مورخ بطور **کلید میگرد** گم گشته بود پادشاه **و دیگر** از نولف - روز سه اکا بر وقت مراد آباد در
 محبوب علی که عالم سعید **فاضل** مین و فیض اموز اندران جمع مطلق از پدر خودش از پنجاهی جامی ایچو اندران
 بسته آفرینش **دور** **دور** **کلید** تنگ جهان کرد + دهن بر اوج کلبه آسمان کرد + درین مصر تاریخ

و فائده او غنی در طور سخن پرودین از کلیم و تاریخ وفات پیر پادشاه است جای فرودس اینگزید
 و پیر پادشاه - تاریخ وفات اکبر پادشاه از آصف خان جغتو فوت اکبر شد انتضا ای اله چگشت
 تاریخ فوت اکبر پادشاه تاریخ تولد شما پادشاهان پادشاه است خود تاریخ سال تولدش را
 رقم نزد علی بابا بریدی تاریخ جلوس جاپون پادشاه - غیر الملک قسم دوم از وفات حدوث
 بوفات تا بدید سازند و اعلاوش بتاریخ برودند چون دو (ظلال) که آتش در با زان است و این گمان
 بهلیت و غیره اول چهار عدد گیرند بحالت ثانی سی و پنج دین قسم را کنونی و ایند گویند شده شرح
 جعبان در تاریخ جابیزه مانا خند تو بغیب مینه چنین کرده اند که بیانات بیخ پای موحده و تشریح تحتانی کسور
 و مبدون باغ کسر و آخرتای فوقانی یعنی روشن کنندگان و گمان صادق داین میبند است و پادشاه
 زحی اینجاب یکدیست در آن جهان باشد که هم معروف را باعتبار تلفظ گیرند یعنی هر حرفی تا چون در حروف
 ایست حدوث اولی که مسمی دست تر که کند و فنی را که الف است باقی اند از آن یک هر دو باشد همچنین
 از حروف حریف اولی را انار زد و درضای فایزده را قایم سازند و اعلاوا آنگاه که از حروف
 و بحر حریفی با تاشا آغاز تا حافظا با حروف سه حریفی الف جیمه ال فال بیرون
 سپس تازو تا یون غیب تا اذکاف لام هم چون واو - دو حرفی ایسه و ی که یگردد به نسیب که
 و تا یکه بود که نزد نوشته چه چه و سوزا پشت به بسته پس حساب درین فایده ساختن قریباً
 به هم و فخر در حدی - و تا اندر خوانده - نیز نام حساب و غیره فنی است و آن درین نزدیکانی آید
 قیسمت از آن است که در حروف بود که در حروف بود که در حروف بود که در حروف بود که در حروف بود که در حروف بود
 دست تیزند تا بعد از نیمت و کرد تا به سازد و و گویند چنانچه کافی آید و در نظر من سولف این حرف
 معترض سند به حکم فون هم پادشاه - چنانچه آنگاه در نگار حروف سردی را بیامی نویسد و فایده
 تدریس کرد و در حروف زبان عدد مینوی گیرند و این معانی از کاک نیست و بهیوندا شخصی شاگرد شیخ انوشیروانی
 تاریخ تولد و وفات - هر دو بنیاد هر دو بنیاد تاریخ یافت ز در که چه تشریح فایده است و تجاری پادشاهان
 سند خود تیزند و در حروف این است و در حروف این است و در حروف این است و در حروف این است و در حروف این است

مختصر

اعداد حروف مینات چاشم و پنجاه گرفت و یوان و بیس پنج - مکن (۱۳۳۷) الف بود
یا بدل کردن مخصوص بهر هندی است سکه در فارسی چنانچه الف ها را مطبقه را با و بدل کرده در شعر غزل آمد
آورده ام **س** چشم بینی کی توسط یاری بستی در سید صی اولی - یکم طی ای یک دست اول کی در البز
مغوی و مکتوبی هندی است **س** تے تے جو خمی ترے ترے تے تے ایس ده نلفز آورده است
و در وقت معاضد تاریخ گفت سیدی را فرخ لیت این قی لب انان جواب وسوال اقبل دهن شد این خط
فانش رانی اوتان شایع مشوع صنعت جد بد شد در آن مرصع استعمال زبان است او حرکت حرف آتش
هندی اعداد الحروف در فو و آواز هندی گرفت در کتب تحوّل تمثالی اختراع شیخ طیار مرت **س** ای سباه
صنوبر است زنه چون مروه چ زلف داری بچو غریب چشم و ک و ر + المد لعل کن کر خوان و ک و
ذوقان را چشم بینی و گوش مشورا مطاف و اعدا این حروف و آواز را خواست گرفت در کتب این بدین
تمثالی و بس بیضه از اکابران من و نقابت سخن درین بحث نوشته اند که حروف نیم بر و نیم اندیکه در کتب
و آن راهی گویند دوم مکتوبی و آن را ساسه خوانند چنانچه در عاشره تنگه آورده که در کتب سما بره و کتب
و ای زبید مراد می باشد چنانکه کتب آنی و جاناکا مکتوبی و ستمانی گکارند و در کتب این پانچ تا کاتب
قسم سوم آنک جامع صفات قسم اول و دوم است. مایات حسین بگاری در غنل صحت و در این است که
غسل پا شاه و پهلوانی گفته در واقع تاریخ عجیب غریب است اگر چه در کلمات نامزدش در زمین سمر لال
چه کلام **س** خود بود و در سلطان عالم ظل سبحانی چ چوار غنل الهی یافت اکنون صحت کامل است سش خط
نی نلفظ اند و هر چه آخر بخوان در بنیات و در ریویب پیش کما دل چ سیک در بنیات آمده و کرسند در
پیدا چ بطور سهل آوردم مخرج این صنعت مشکل چ که درین خط شعری خواند گفت بهم باشد است آن
خط سید هم ای ضرب عادل چ سحر کاهم و علامه شاد کارد که که آید سر و اسلام را آوردم دل حاصل چ معانه
مخرج مع لاک اعداد سال آمد چ سرور سرور در برابر کمال ملک عادل چ گوید چون این مرغ مشرب
باید شهرت پرید که کو نامه جهان چا کجا پروازش رسید صیادی بر قامت دوام فکر گسترده و طائر هندی است
آورده جان کار دست لبسته که لاک حروف منقطه آورده بود **س** دلا در س سرور و مالک عالم را ز کمال
۱۳۶۹ بیات
۱۳۷۹
۱۳۷۹
۱۳۷۹
۱۳۷۹
۱۳۷۹

عنه و این نسخه
در دسترس است
در کتابخانه
تاریخ و جغرافیه
کتابخانه

دو درین سر در کمال مالک را از علوم و در مصره دوم تقدیم و تاخیر الفاظ با مذکر تغییر کسب از یاد آن است
این تاریخ هم طرف حنایت میگردد بهر حال تاریخ سابق اخذ است و این تاریخ ما خودست و بس -

حساب نقل آنکه اعداد حروف در الفاظ نویسد و از آن الفاظ اعداد گیرند و این قاعده در هر طریقه
سائلی که بد چاه می خورد بد بجز آن چه تاریخ گفته اند در اختر کسب بنده مولف خواهد آمد -

نوع سوم صورتی است و آن چنانکه همه از الفاظ و همه از اعداد و حروف کثرت حاصل قائل رنگ
پذیرد این نوع فی الجمله حسنی و در این صانع گویند که سن بظاهر گویند و آن الفاظ منی بر تاریخ
من می گویم که این طرز از تفسیر معانی و اشکال است بر شاخه تاریخ را اجمال دادن کار من نیست فیضی

سه قده نظم خصال که سخن بعد از طبع خدا و او نوشت + عقل تاریخ و قانش + و طوره + سه نه شد
زیست + مولانا حسنی تاریخ ولادت ظهیر الدین بابر بادشاه گفته **۳۵** چون در ششش همزه آوان شد

تاریخ مولدش هم **۳۶** شش مجرم + تاریخ فتح دلی بیست و ابر بادشاه **۳۷** گشت در پانی پت ابراهیم شاه
شاه غازی باری عالی نسب + وقت در روز و سال تاریخ ظفر + بیج بود و جمیع و بیعت حب + +

تاریخ ولادت جلال الدین اکبر بادشاه **۳۸** شد احمد که آمد بود + آنکه از کون و مکان منتحب است +
بادشاه که ز شاهان جهان + تکبیرش نام و جلالتش لقب است + سال و روز و سه و سال + یاد + شد که گشت

تاریخ حبیب است + خواججه حسن انصاری در تاریخ گفته بود که غلبه افکار که عبدالعزیز خان سانه گشت **۳۹**
عسکر عالی که عبدالعزیز + ساخت این مالی بنده بر یک شک + هست شطابق فلک و جنب او + هست چون

کوی زمین بر فلک + سنوی عقل بود تاریخ آن + سال هجری نصد و پنجاه و یک + تاریخ از شیخ امام
تاریخ کعبی را سوزد **۴۰** طبع تاریخ سال تاریخ وفات + گفت بست و پنجم ماه حب - **۴۱**

تاریخ و آس + دشمنی غمزدی بود او است + اوله دیگر + حین روز اول ذی قعد بود + تاریخ
وفات حسن بن علی از سید مومنان رزق نفس شاگرد خواججه آتش **۴۲** آه چنان حسن آن عانس نام

چون تاریخ **۴۳** در هر سال تاریخ و زانش در حکیم از خرد و کینه آید و در هر سال و در هر سال
نوار **۴۴** در هر سال تاریخ و زلف او گشت عقل پوش گم + سال خوش را بفضیله

بود از ماه ششم و نهم + تمیم عمره تا شکنجی در وقت شخصی گفته که بنایش بر جوانی است
 ۱۲۶۵
 بکن بند سه راهه بار زو بسند نصد و نود و نه پیدا شود و هم صریح بحساب همین باشد نه ما
 بر هم سه باره نویسی + شاعری در وفات امیر علی شکر گفته است او پ و ت ی ت و جسم +
 پنج حرفی بخت و شد تسلیم + تاریخ خاتمہ جلد دوم بوستان خیال محمد یوسف علیخان عزیز تخلص شاکر
 قابل گفته است ویر فلک رتبه خواہ امان + عطار کو بیست و نین انخواف + گرامی طالب کارکن نام
 میں + زہرہ بھی مرضی کے چو بر غلاف + رقم قصہ بوستان خیال + کیا فارسی سے ہار دو گنا
 سنے طور پر بندہ لکھتا ہوں سال + خطا ہو تو فرط عطا سے معاف + کھوسل و سعت علیخان عزیز کا
 دو یاد در نمود و ثاب و دو قات + بندہ تسلیم می گوید کہ نسبت آن تاریخ اول این ہر دو تاریخ
 ہم فالی از لفظ نیست بندہ رقم نیز درین صفت آن تاریخ غزل گفته و آن غزل در ذوات است آن

۱۰	من چه گویم خوبی بالا و لطیفی با دیدہ ام دیر جان صد بار ای کاوشت ای پناہ زندگیم وصل تو مہم زند یار چون مرگان اگر گشت ازین شکوہ باشد آن ندری کہ من گیرم کر امتحان	ہست آن شکر و این ستش دگر در چون توئی سنگین طبیعت نیست دگر ب و تہ ہچو مشاز در جگر لگن چو آن ز رخ طلسم دارم کہ ہست او کہ تیج قبح دپ بوسہ چشم تو دارد کیت جام تم و تی
۱۱	روح تو اگر دیدی زمین یک نظر کو کب روی ست نماش چہ شمس شہری سنع این تخفیف دیم در کتاب مستبر ہست این یک انکار از اختلا با تہ جہا	چون زنان طامن مصری برید ک وقت لکشان محسوس فرق در شک ویش تم وہ صل از صل علی و از رحمتہ تہ تو روح گر باشد زور و ز حال نہ گرد و زور

تاریخ

تاریخ

چون بجز شیخ اسی تسلیم غم این غزل
گیرین ازج و دوش وق وقت و ش
پنج تہ شہری تہ تہ تہ

فوق چهارم تمییه آهستن و معنی نپهان کردن و پوشیدن چیزی را و معنی ساختن چیزی
 که قدر عجیب نایب و معنی معالجتن از معنی اول و ثانی مجازست **بیان حروف تمییه** این فعل را
 ابتدا گویند الف کسوفون ساکن فوقانی مفتوح قاف بالف کشیده دلی بوقوف و این کے از
 طرز است و آن اشارت است از بعض حروف بالفاظ مناسب آن - چون از حروف یا از کلمه تمییه
 اشارتے ہاں نمایند یعنی اگر حرف تمییه حرف اول کلمه مقصود باشد با سر و توج و کب و تاج و اول
 و آہن و ابلا و تبر اشعاری کنند و حرف وسط را با تیان و جگر و قل و قلب و ترح و جان و سینہ
 و کمر و ناف آواز دہند الا در الفاظ طاق و حرف آخر را یا و دہن و آہنما و زیرین و آرزو و غایت
 و نہایت گویند - چنانچہ شاعرے درین مصرعہ برای اہم شمس این الفاظ نا آورده **اول شام** دین
 چمن دامن زگس **دو** اول شام شین بھد و میان چمن تیم و دامن زگس میں ہلہ ہست - این عبارت
 از کتب معتبرہ شریح صحافوشہ شد - مولف گوید اگر برین قیاس در کلمہ پنج حرفی دوم را **دو**
 و کلو و کت گویند و حرف چہارم را **دآن** و ناٹومی و ساقی ناسند خیلے نوشتہ است - **تظہیر**
 لفظ ضمیمی ف ت سر علی کھوتی کمرش زانوٹی یا چھین و لفظ خفکان - و تمیہ پر سے فتح ہست
 یکے و نقل دوم خارجی - سومی تمیہ کہ ہم داخل باشد در ہم خارجی حاین از ہر دو فتح خوش کہ بالاد
 شد **فاجلہ** سخن یونہی بلکہ در نفس معنی از عالم نواز دست و خیل و شوار - تمیہ **اٹلی** آن باشد کہ اگر
 در اعد و مطلقہ یکی ہووہ عدد حرفی از نقطے کہ و پھسپ و مناسب مقام باشد داخل نہایت - تمیہ **خارجی**
 عکس تمیہ داخل است یعنی حکمے کہ بر کہ آمد بران ہر کہ اول را تمیہ اٹلی و ثانی را **تخریج** خارجی گفتہ
 و بعضی صرفت تمیہ - اٹلی و تمیہ خارجی نوشتہ اند و بعضی نوشتہ اند تمیہ **بخریج** و تمیہ یا **مخریج** یعنی
 از صاحب لہ سخن کہ عدد زور **مخریج** فعل اٹلی **ن** کہ **ن** شکاستہ اند کہ سخنوران با کراہہ تا نہ در ہر دو
 و ہستہ ہر دو رسمیتہ بر آن ہست کہ **مخریج** در **اٹلی** حوشی زیادت یکید و در **بخریج** و **مخریج** در **ن**
 کہ میان سخن غیاں کہ در **ن** گزشتہ می گوید و بعضی **داعیات** کہ در **ن** کن و **لوق** از **ساحت** و **پاس** و **روز** **بخریج**
 مثل **قولہ** و **ذوتہ** و **موتواتہ** و **مطوس** و **امثال** آن در **معد** سال کم **ن** **جایز** نیست مگر **انکہ** در **ن** **و** **ن**

از سال مانده را در روز اول ادا اول سال آن واقعه واقع شود و بعضی جویش که صد و شصت آن را مستعمل
 باشد چون بنا بر عادت و تکالیفات و اقسام اینها یکسال پیش کم جایز است و بیشتر درین قاضی که این کتاب
 مشهور است اگر آمار پایان فایم از مطلب باز دارد استی کلامه - عوض بنده مولف سمع گردد
 تعریف عام است در لغت یعنی پیشه کرده کردن کلمی ماده تاریخ بشمول حرفی و وضعی با جمله که بغیر اینده خواه
 زیادتی آن را بدین گونه بر آورند هر حال آتین شایسته در طریق بایسته در کار است هدف و جویست
 باشد که از آن عمل بظافتی در شاد و سنی پیدا آید حروف تعریفی که مناسب مقام باشد برای همینست بر سر و
 وجهت و نشانه و اینها در پیش آن می باید و برای فهم میرد و و بگا و آه و ناله و جز آن مناسب است
 تا از همه جدا است علی العمیم اول را تعریف و ثانی را تجزیه گویند در میدان بحث گفته که آن کیست تا تفصیلات
 ندیده ام پیش من تعریف صورت و طبیعت و زوین فکر صحیح است اندک باشد بسیار - باید دانست که برای
 ترجمه لفظ یا در لفظ از موضع شد و برای ترجمه و بنا و تعبیر و مثال آن واضح باشد که لفظ بی لفظ
 بغیر بر تمام منقح است و با تعریف و تدبیر معنی بر او ترجمه می آید - اسمعیل حسین همیشه که در عهد پدرش
 قابل تعظیم و شکرش واجب التسلیم بود در تاریخ و فقا میرزا سلامت علی و غیر تاریخ خود را مورد ایراد

<p>دعای آفتابگور و آتش و غیر رفت در خلد حرنی در بی بار هیچ او آسمان هرگز نخواهد دید در دوران گفت تاریخ و فاش را فیه شکبانه</p>	<p>آفرین آفرین که همان بشاید عهد خصل بود چون طمن ایچ خون و غیر چنین احمق و خلاق مضنون بود چون دیگر گویا سهر است و یوسف فاکم در ماه</p>	<p>نزد افسوس که راه بیگانه پیوسته آنگاه حاضر در افاد نگاه طبعش بود شد طغان معانی زرد مانند زرد در قدوش بر زم تا عمر در کجا پیش حشر</p>
<p>عقل بود دل سده و جهل منتهی زد</p>		
<p>چهره الفاظ تقابله چهره شاد بود تاریخ است که لفظ بی معنی است چنانچه</p>		
<p>درین آلهه بیج جا آمده ظاهر است که همان طریق دل و جهل در دیده از مصره تاریخ خراج است داین قاعده تخرجه را معارج است به بیج دین ترکیب تمیج و فحش است اگر بجای و فاش را وقتا</p>	<p>عقل ۳۱ - ۳۲ دل ۲۳ من فوق ۱۶۷ سه ۱۶۹ - ۲۲۵ - ۲۳۵ شیه ۲۹۲ - ۲۱۱ - ۲۹ ۱۶۷ ۵۵۵ ۴۹۱</p>	<p>پاست ۱-۶۶</p>
<p>اول - ۳ - این سه که فرود می - ۳ - ۴ - ۵ - ۶</p>		

تعمیه و اطمینان - چون فایب است المولد والی لکن بر حافظ رحمت خان فتح یافت شاعر است گفت
چون فایب بر اعدا اطمینان و ملائیکه شروه عالم میدند که هم از حفظ نظم و سبک تاریخ و سبک باقی سحر حافظ برین
بین تعمیه تلخ بصر است علاوه لفظ ظاهری حافظ چه اندرین تاریخ عطف این است که هفت باقی در صفا و
با عشق جنگ بود - تعمیه خارجی - شاعری در وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
تاریخ گفته **۵** چون جناب بی حکم اله **۶** شد ز دار فنا بار فنا **۷** عمر آن شاه قبله آمال **۸** بر عیاش
تخت شصت سال **۹** روز مولود و نقل آن محمود **۱۰** گفت شاه نجف دو شب بود **۱۱** لیک تاریخ آن شفیق
امم **۱۲** از سبب سخت تا بدیم **۱۳** سال نقلش خرد بر تعمیه خواند **۱۴** از همه زیاده خاطر ماند **۱۵** یا زنده بود
باقی ماند - در این سخن دوازدهم مشهور عام است شاید تاریخ را در همه شبه شک شعر حافظ الاصل است
عید اخضر تاریخ گفته **۱۶** سید کوئین فخر انبیا **۱۷** قبله مدح روان و در جهان **۱۸** احمد رسول محمد مصطفی
مقتدی مردم فکر و بیان **۱۹** گشت چون حق طالب دیدار او **۲۰** کرد خود عزم وصال **۲۱** و جهان **۲۲** همچو جان **۲۳**
از پیش نظر **۲۴** شد توبه رحمت زبان **۲۵** گفتم ای تسلیع سل نقل او **۲۶** دل ز آو مفرق روح از کون
تاریخ وفات سیده فاطمه حضرت فاطمه علیها الصلوٰة و التعمیه **۲۷** فاطمه آن که سید مرق
برگزیدش بر ضعه بشی **۲۸** دست ز برای باغ خلد برین **۲۹** اوست خیر النساء بصدق و یقین **۳۰** شب آینه
یا در شب بود **۳۱** که ز دنیا بخله نقل نمود **۳۲** بعد شش ماه سید کوئین **۳۳** نقل کرد آن ضعیف داین **۳۴** سال
نقلش بر تعمیه بر جوان **۳۵** ماند دنیا به بخش بی جان **۳۶** شاعری گوید **۳۷** زغم بی باغ فکر و دویدم هر تن
از بهر عین گل تاریخ بخت **۳۸** هر چه را کشودم و جسم بهر گل **۳۹** ناگه صدای بیله آمد گوش من **۴۰** دارکی
بطح خویش اگر از روی سال **۴۱** تاریخ فوت شان بمر الا ز کون **۴۲** اول دو حرف بهر محمد و فاطمه
باقی - حرف بهر حسین علی حسن **۴۳** یا حسین **۴۴** فاطمه **۴۵** حسین **۴۶** علی **۴۷** حسین
تاریخ وفات حضرت امام حسن علیه السلام **۴۸** من آن باو شا و کون مکان **۴۹** کنیت او ابو محمد وان **۵۰**
بود تاریخ به غم است سعود **۵۱** که سفر در سفر فرود **۵۲** حج یوم نسیس نقل نمود **۵۳** زین جهان سوت
حضرت سعود **۵۴** آنم گفت سان نقل امام **۵۵** عیبه آفاق ماند به اسلام **۵۶** تاریخ وفات حضرت

۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰

امام حسین علیہ السلام سے دو آن شاہ سرور کو تین + پے گمان آدھ امام حسین + سال نقش گیت
 نکلنے + سو دین را بریدیدینے + تاریخ وفات حضرت علی رضی اللہ عنہ از حدب انفقور خان تاسخ
 ۵ برید ابن علیہم چون قریب تلی + عیان گشت تاریخ فوت علی + درین تاریخ دو نصف اندیکے
 از اذاعت داد ولی عدد لام ویا چل اند قدم از دور کرون میں علی جم عدد لام ویا چل اند اند
 ہفت قلام این یازوہ تاریخ نسخ برداشتہ سے از علی گرد و چلی تاریخ فوت اولیا + ایام از پیش نما
 کم یا فراموش بیا + چون تاریخ وفات دیگر امیہ رضی اللہ عنہم از لفظ علی مورخی برآوردہ درین جسا
 می نگارم جانی خاد اعلیٰ و خارجی ماخذ ہفت قلام تاریخ وفات حضرت امام حسین علیہ السلام سے محیطش
 مرکزین را کم نہ بہ حسن + یا کہ رہیں از محیطش بر جان مرکز فرزا + محیط لفظ علی عین ویاست و مرکزین
 پس ہر گاہ کہ از ہشتادوی کم نماید پنجاہ عدد باقی ماند یا چہا دم حصہ ہشتاد بر مرکز علی کہ لام بہت از ایند
 پنجاہ شوند تاریخ وفات حضرت امام حسین علیہ السلام سے از محیط شقی حاکم نما بہر میں + یا تاریخ حسن
 از علی نماید + محیط شقی میں است از عدد طاکرہ است کم شود شصت ماند و یا تاریخ حسن کہ پنجاہ آ
 عددہ زائد شود از دین صورت ہم شصت می شوند + دیگر از محیط فرخ آبادی سے چون انہم ہم
 بشد پس + گفت محیط شقی بی بدل + لا اظہر سے من چہ گویم کہ با با واقعات + آہ بیرون آہ
 از ہم ذات + اسم ذات اللہ است چون عدد آہ ازین بیرون شود شصت ماند۔ تاریخ وفات امام
 زین العابدین علیہ السلام سے لام آتصیف سازد کم کن از لفظ علی + ہر زین العابدین آن قدو آل
 از حد و لفظ علی کہ کجس وہ است نصف لام کہ پازوہ میشود کم شد نو و تاریخ باقی ماند۔ تاریخ وفات حضرت
 امام باقر علیہ السلام سے عشر تاریخ علی چون با علی گرد عدیل + برصہ عالم شود تاریخ باقر ظاہرا + چون ہم
 حصہ عدد تاریخ علی کہ چہار است با عدد و لفظ علی کہ یکصد و دہ است برابر شود یکصد و چہارہ بود۔ +
 تاریخ وفات حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام سے اگر علی دال اوراد شمارہ آورند + سال فوت جعفر
 صادق پہ یا از سما + عدد علی دال یکصد و چہارہ و یک است۔ تاریخ وفات حضرت محمدی کاظم علیہ السلام
 سے حضرت موسیٰ کاظم بہت اسباب اعلیٰ + استہ اسباب علی تاریخ آن گاہ حیا + عدد اسباب علی یکصد

هشاد و یک است - تاریخ وفات حضرت موسی رضا علیه السلام ^{۱۱۰۰} بر علی بن محمد چون بیخراکی عدد ۹
 می شود تاریخ سلطان علی موسی رضا + عدد علی یکصد و ده و عدد محمد ثور و عدد یزد و عدد ایزد یک است
 بجلی و عدد دست شد - تاریخ وفات حضرت محمد تقی علیه السلام ^{۱۱۱۱} چون محمد از علی بود و علی بوده اند
 میشود هر دو علی تاریخ آن کان سجا + عدد دو لفظ علی و عدد دست است - تاریخ وفات حضرت اعلی
 علیه السلام ^{۱۱۲۰} چون علی بن محمد است تاریخ نفی + هم علی بن محمد گشت نازل از سما + در لفظ علی بن محمد
 که عدد دو صد و پنجاه و چهار است همین تاریخ است - تاریخ وفات حضرت امام سکری علیه السلام
^{۱۱۳۰} عدد آل علی تاریخ خاص سکری است + زانکه خاص عام را او بود و پسر و پناه + لفظ عمده آل علی
 که عدد آن دو صد و شصت می شود تاریخ است - تاریخ وفات احمد خان بگیش ^{۱۱۴۰} که گندگریه خلیف
 بنال و افغان + نژاد آه کشیه از وفات احمد خان + وفات احمد خان یک هزار و یکصد و نود یک عدد
 دارد چون ازین عدد آه که شش است خارج کنند یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج باقی می ماند و همین
 تاریخ است - شاعر در وفات کسی گوید ^{۱۱۵۰} تاریخ وی از بس نام زده چشم + در گریه شد گفت
 نخل از باغ برون شد نصد و پنجاه و سه باقی ماند - خواجه جلال در تاریخ ولادت نصیر الدین محمد پانویس
 بادشاه گوید ^{۱۱۶۰} سال تاریخ همایونش نوشت + زانکه ایشا قاسم قدسا + من بر هم یک نفس از تاریخ
 + تا ششم میل چشم بر آ + ۱۱۳۰ باقی ماند - حمید رحمانی در تاریخ فوت اکبر بادشاه گفت ^{۱۱۷۰} الف کشید
 طاباک ز فوت اکبر شاه + ۱۱۱۳ باقی ماند - شاعری در تاریخ غیرت خان گفته ^{۱۱۸۰} لفظ تاریخ از
 میان نام غیرت جان بر آ + باقی آن را بگرد سال نوشت بر شمار + آئوب خان گلشن راپوری ^{۱۱۹۰}
 تاریخ وفات مستی ز محل بانوی نواب احمد علیخان والی راپور که مطرب بود و گچیا نام داشت گفته ^{۱۲۰۰}
 خداستم تاریخ گویم گمان + گفت رهبر ارغنون شد چه بوز + ۱۲۰۰ باقی ماند - تاریخ وفات
 سوحان مقلات شخص راپوری از مولف ^{۱۲۱۰} چون بعد دوس برین احمد خان + که درین عالم فانی ^{۱۲۲۰}
 گفت تسلیه سال نام + طوطی روح پرور از بخت ^{۱۲۳۰} + ۱۲۴۲ باقی ماند - تاریخ وفات حکیم نظامی
 خان در ریزه گوار حکیم ^{۱۲۴۰} خان توین شخص بر وادیه رضه بنما از سون مغفور ^{۱۲۵۰} چنانزه اوشا

فرشتوں سے آہ لڑنے کا توڑا علی کہا۔ ۱۲۴۱۔ ۱۲۴۲۔ ابی انہ ایضا آئین دولت حضرت دخت روشن
 روان چوئی پیدا کیا ہی چکا ہی اختر موسیٰ مال کنو کے ساتھ باقی بچہ کبھی تاریخ دست مؤمن و ایضا
 تاریخ خزانہ کو تو ال پہلی شخصہ و بی غلق آزار بچہ افغان رشوت خوار خوار بود باری اس سال
 گوگون کا تھا یہ اقبال نام بتاؤن کیلئے یار ناموزون بیک اشعار ان لوگوں کے تاریخ
 اس سے کیا بہتر تاریخ سب کے کہ ایب چھوٹا کام اتنا شخصہ مردک نام تاریخ فوت مقصد علی غفر
 از مولف سے چو شد مقصود از دنیا و فانی عماد و اس دلہا گرفتہ ہمال فوت انستیم بیشت
 مقصود رشتہ ۱۲۴۳ ابی ما تاریخ فوت نیرہ کرم علی را پیروی سے شنیدم حکم
 مردہ کہ آن دل غیبی داشت ہر سرہ نوشتیم خندیم سلیم سالش کہ نہ بود یہ شد ترا خوش نادر
 باقی ماندہ تاریخ ولادت مرزا جان جان قاسم سرہ از شاعری سے نابل دنیا از جہد اسپاہا بود
 بیزار میرزا مظہر ۱۱۹۵ باقی ماندہ تاریخ وفات مولوی امیر علی حیدر علی صاحبہ گفتہ سے سر نہ پای
 اتفاقاً کہو کہ کہا گیا ملحق زاہد غضیب ہو گیا۔ ۱۲۴۲۔ باقی از تاریخ فوت نواب آصف اللہ ولد
 شاعر و گفتہ سے در وفاتش بے سرو پا گشتہ اندہ نظیر دست بہ دست و بیست کرم ۱۲۱۲ ہجری باقی ماندہ
 بندہ خواند تاریخ فوت شیخ تاج گفتہ سے سفری سوی عدم کرد ما شیخ از ہستی بخشش فضل و جوان
 پیر حجاج کہیں شدند بے سرو پا از برای بخشش لطیفہ کہتہ کنایہ او شعر سخن ۱۲۵۴ ہجری ال
 یعنی بیان بندہ مولف تاریخ معزولی خود گفتہ سے از کالی بی چویرا از اذات سپہم از ان غم ہم
 گشتہ و کم عیش و نعم شدہ فی باطل ذل آگہ ہم بہت خطایش و گفتن تاریخ دل آزار ہم شدہ چو کا
 خدمت گفت سن بیسی و ہجری بہ تعلقہ معزولی نام تو رقم شدہ ہر ناست مخاطب چو خیال من نصی و جان
 حسرت و غم گم کن جا بدم شدہ زمین بچہ دلم رفت سو سال بکرا حاصل شدہ نسبت عدال کچھ
 شدہ تعمیر داخلی و خارجی چون در سن پوزار و چاہ و چاہ۔ ولایت بلخ و بدخشان خروالیای
 دولت شاہ جهان صاحب توان گردید میر عبدالرزاق لہری تلمیذ یافتہ و شہساز ایجاد قاعدہ ہدیہ
 نافہ سے پھر سال فتح بدخشان بلخ را ہم ہم زہر عقل کہ دان بود بر اہل زمان زہر و تعمیر

لغتی در سیم نبوی قبل هیئت ماضی و مضارح و امر و نهی و صایه تحرک انزیا بدل شود و ساکن بحال خوش
 ماترینا پنجه بیامده میاورد و بیاموزت و بیایمخت همچنین ورد گیر مشتقات اصل این آیه آرد
 از موصت آیهت بود کو کاب کاشانی مخلص از سخنانی بر آن هستند الف بمد فقه که حکم در الف و واو
 و او ال کلمات ترا آید چنانچه آونگ و او نگ و آبا و آبا و آکا و آرم و آرم و آش و آش
 الف مقصور و آنست که در خواندن درازی نماند مثل الف ^{قطعه اول} انکندن و اما ^{قطعه دوم} اختن و افرغتن
 همان الف وقت دقت دخیل شدن با سوزانده بدون لغتی در سیم نبوی قبل هیئت بیامده که کوردان مسدود
 یا سوتخانی بدل باشد چنانچه مغلک و بینداز و بینداز از مسئله دیگر برد و درین قیاس بنام
 الف کلمه ای در الف ممدوه را عددو الفعا عفت یک و این طریقه انقیاد است که هم بهیوت
 و همی تکوینست چنانچه گوید ^{قطعه سوم} در او ایندو بیادشاه جهان ^{قطعه چهارم} غلی همچو نکل شاداب چون
 برین خرد آفتاب انداخت ^{قطعه پنجم} افسر تویش بر هوا چو سیاب ^{قطعه ششم} در یافت سال آفتاب ^{قطعه هفتم} به زوتم
 آفتاب ^{قطعه هشتم} حالتیابی درین اذنه بقاعده مر قومه بالا زیادتی یک عدد بود شاطر باندا نشن از آن
 اشارت کرد لغتی ممدومه است یا افسر آفتاب استعاره کرده انداخت که ^{قطعه نهم} ۱۰۲۰
 باقی ماند از کتب تالیف و هم از تاریخ ملا مرشد بندوی که شاعر ممدومه جاهگیری بود بود و سپید آمد در
 سن یک هزار و بیست و نهم و لا در و نمود ^{قطعه دهم} برگرفت بر بان بر تو ز خسارش تاریخ به این شاه
 که بهر آنگر شده نسل بهر آنگیر ^{قطعه یازدهم} دیگر از کلمه بیانی اینج که خدای شاه هزاره ^{قطعه بیستم} همچو در کتب
 تاریخ بدون ^{قطعه بیست و یکم} می شد و در شاه خواجه دوم ما را شکوه که در کتب بعد ازین می آید و در
 یک هزار و بیست و نهم تاریخ قرآن کریم کتب کتب ^{قطعه بیست و دوم} به هر چه پس منتری ^{قطعه بیست و سوم} لغتیس آمد
 شیخ نظام الدین ^{قطعه بیست و چهارم} معنی الفعا و در قصیده تاریخ مصری تاریخ ^{قطعه بیست و پنجم} جمیع بد ترخیش که جور
 کلام قدما میرا شمت ^{قطعه بیست و ششم} بسند عهد خود بود و نظر بر این ^{قطعه بیست و هفتم} فیه قی از طبعش ^{قطعه بیست و هشتم} میبش از مشقش آرد امیران
 که آن را ده هزار و نهم و شش ^{قطعه بیست و نهم} سال از آن میدان الفعا ممدومه ^{قطعه بیست و دهم} ما مصاحف گرفت ^{قطعه بیست و یازدهم} بهر
 راه ^{قطعه بیست و بیستم} در آن ^{قطعه بیست و یکم} که ^{قطعه بیست و دو} بهر ^{قطعه بیست و سه} کلمه ^{قطعه بیست و چهارم} مشق

در پیشوی نگردد این بمقام نعمت لفظ الی اسرار و بدو الف آورده سه زبان و چهار بار از آب گوهر
 بشیریم تا بر من نام پیوسته کند پس بسته کسب نوسرعت همه از غرض شید و شید از محمد و محمد حجت علیان است
 شیخ جرم بکاران همین است و محمد با امان زمان تو امان است به محمد گوئی از دروغ امان است و
 عدد و شایع بر ارباب عرفان و زبیر حب محمد نسبت ایمان و پیامبر محمد و با جبرئیل است و میان
 شان اتحاد ازین قبیل است و نبی اطمینانی محسوسه به حق در اعی مشق الی اسرار و همین از دستش گویم
 جز در و دوش که ظهورا علیه این دست و دوش به کلیم بهرانی یازده فتح سه از جمله شایان فرخ بی فتح
 داوانه سیم ساقی دوران بخونج و تاریخ فتوحات شهنشاه جهان و نوشت کلیم الانج از فرخ
 از تطبیق کتب تو این این تاریخ بدو الف است چون نواب حسن علیخان اثر تخلص که شاعر فارسی
 زبان بود در آورده و ریخته هم طبع موزون میداشت صورت سه زبان مسکن مؤلف شد شمش
 ریاض الدین محمد که شاعر مقرر پارسی زبان بود و در این صبح بیان بیش انگلی ریاست
 بانگلی فراموش یاد فرمودند سعادت ما طبری رسانیدند فتن جهان و گفتن جهان که تاریخ
 آمدن سن گویند الحال نوشتا و گفت سه مرده با داخود بدولت آمدند و شنیدند گفت مصداق
 دیگر کجانی انور گفت سه مرصبا همان حلی برتشتا و خوش سوز و لاله ایالت آمدند و سه مرصه گفتا
 ریاضی فی البیدیه و مرده با داخود بدولت آمدند و چشمه المیه سه مرصه تاریخ بر داشت و دیده بر آن
 گماشت و گفت عدد الف سه مرصه بقا عده که رفتن حق سخن ادا کردی انا که مغز خام فرخنده از غیر
 مرده و مقصود کرده اند بشکوه همی صله بخشند و له تاریخ ذکات دار و فاعلا علی حیدر
 لک ریاضی وقت چون از دهر املاد علی هر یکی از ده مستانش شد گرفتار الم
 مهر دار و غم بسا لش گفت سه گفتا نیکه گفت در گوشم عطار و آخ آخ کن قسم
 سید باقر علی شهنشاه مستند درین نزدیکی ایام گذشته است شرفش دیده ام دور سید
 هر چه چشم نمیده ام در میدان سخن بهترین است تاریخ طبع دیوان راجه نواب علیخان بدالی جوایز
 والی ملک آرد و گفته سه بنتم آرد چو این معنی ز روی کشاد و قبح و نوشت در چار کن مطلع

چهار تاریخ گلک شکین ^{۱۲۹۲} در شوق مهنون ^{۱۲۹۲} بظن تقیین ^{۱۲۹۲} کلام اور شک نظم بر دین ^{۱۲۹۲} و محیط مهنون
 شکر ف رنگین ^{۱۲۹۲} بیان شیرین نصاحت آئین ^{۱۲۹۲} با جبر نواب علیخان تاریخ عوسی واجد علیش
 بادشاه گفته سه ^{۱۲۹۲} در حجره سلیمان آریز مهندس ^{۱۲۹۲} - بشو صاحب گلشن خیال که دانش گذ
 گوید که با برین بود با و که در تمام ^{۱۲۹۲} سال که الف ممدوده با جاسے الف مقصوره یک عدد گرفته
 حال آنکه عند المتأخرین ممدوده را دو عدد و مسلم است آتی کلامه گوید این جمله از زبان قلم مخلص
 گرفته است بنده مؤلف بیگوید که رقم که الف ممدوده و الف است اندرین صورت گرفته
 دو عدد و سه باید اما چه توان کرد که بقا بر گوید سده هزاره کاف قول یک مساوی با و غیشود
 همه با یک گرفته اند حق این است که عامه ضلالت که نا آشنای قواعد و فن تاریخ بود و استیاز
 و مقصوره را وسعت نماند و در راه پا گرفته تا بینا یا نه رفتند بلکه خوش برگردن خود گرفته اند
 آریخ گفته در آمدن شاهزاده روم در حضرت پاپون بادشاه ^{۱۲۹۲} تاریخ آن قرآن طلبیم
 ز عقل گفت ^{۱۲۹۲} بوسیر کاجوی جوان شاه را کتاب ^{۱۲۹۲} تاریخ آن مفارنه که دم سوال گفت ^{۱۲۹۲} و گویا
 رسید با بوس آفتاب ^{۱۲۹۲} و الف آفتاب را یک عدد گرفت شاعر و در مع شایمان تمسید
 گفته هر مصرعه بشیر تاریخ است ^{۱۲۹۲} نبود شایمان بادشاه ملک آری ^{۱۲۹۲} و پدید آرد شایمان
 عد و الف آری ^{۱۲۹۲} و آری یک گرفته من هم با بندی قاصده مر وجه سر نهاده ام چند بار و عدد
 الف ممدوده گرفته ام الا و کوجه اشاره شفته ام تاریخ اولد نقی علی مقصوره ام مخلص ^{۱۲۹۲} و زنی
 چه فرزند آری یافت ^{۱۲۹۲} و علم خواست تاریخ عالم پسند ^{۱۲۹۲} بعد و در تسلیم تمهید سال ^{۱۲۹۲} که آمد بصورت که
 نقش بند ^{۱۲۹۲} و هر کس که نقش قدم نم کرده ^{۱۲۹۲} با آن را عینک چشم فسیده است و نفس لامر فلک ^{۱۲۹۲}
 فراست کشیده است ^{۱۲۹۲} آری این مرض لا علاج است ^{۱۲۹۲} عالمی دیوانه شد نگلی بجاه اختاده
 الف لام تعریف و الف جمع و الف اول محسوب خواهد شد چنانچه من از یار و مثل آن با الف
 با و سبب بجزست گلشن غلط مکن ^{۱۲۹۲} و پو سے گل از کجا و کجا بودی ^{۱۲۹۲} با ما شاعری گوید ^{۱۲۹۲} شاه شعی ^{۱۲۹۲}
 خلیف ^{۱۲۹۲} در زمین تو مرد و لاهم ^{۱۲۹۲} لیل - تاریخ نتیجه فکر مولوی عبدالباسط در وفات و لا در شان

و اما از پیشین همه مائل شورو و طغیانی بود و چون دایم طغیانی و کلاه و من و سیاوش که مکتوب یک است
 است چنانکه فردوسی راست است چشم تو هم شاه کاوس را بد که او را شاه است هر طغیانی - گویان
 مولوی روم است با دیگر با یوم حسین زبده کل شی با ملک الا و جهه - یا از پیشین کسره حال شود مولوی
 روم فریاد است فکر ناک کردن بکشت است پس در ناکه شی گفت کلموس رزقه - الف لفظ است در
 جواهر الحرف بنید که نوشته است قول شایع را بصیرت اغلاصه می کشد و بحسب الفیاض و انخطا
 و از گفته بحسب حذفها لفظا و خطا الی آخره بعد از آنکه بوزن خواهد بود با شریک یا در الف حذف خواهد
 چنانچه کرده است و آورده است گفته است و سفینه است و شل آن مکتوبه طرح تعمیر و لم از پس خواهد
 افتاده است به قطره در آتش و آنکه در ابواب افتاده است و لکن زانهم ز چشم که افتاده است چنانکه چنانکه
 پشت خم گشته است و بعد حرف یاد و در فون الف خواجه آمد حذف خواهد شد - مکتوبه - چنانکه
 اگر در هم باغ جزا است که در چنگا شاهین را آشیا است - و در پیش ز چشمش حال بخانه خراب است
 که ساتی بچهره یاد که است و در میان غیرت او به باران بچهره که این است با یک تپان گل که در
 هر یک در گان غنچه قیام الفیه است و سعادت است که شایر ازین مکتوبه - فیه و در
 حذف و تکرار نشانه و مکتوبه است هم حسب هم نسبت به چشم به چشم نه از خوار و مکتوبه است -
 در این قسم این مکتوبه است که در مکتوبه است و در مکتوبه است و در مکتوبه است - و در مکتوبه
 حریف است - مکتوبه کل فدا شده است و مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است - و در مکتوبه
 در این است که در مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است - و در مکتوبه
 چنانچه مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است - و در مکتوبه
 که مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است - و در مکتوبه
 راست است و مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است - و در مکتوبه
 بود جهان باشد - با مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است - و در مکتوبه
 کتاب یک جهان است و مکتوبه است و مکتوبه است و مکتوبه است - و در مکتوبه

عزت بدیع نصیر آبادی در تاریخ قصر شاه سلیمان عدد الف خلاف کا عدد گرفته است
 چون شاه سلیمان شہ قیام^{۱۰۰۰} شد باقی ابن مسکن بحیثیت پریند^{۱۰۰۰} از حشمت منشا لید و کامگاری ایم
 در وی بیای بادشہ دو لغتند اگر قرض الف سخن خلاق بسم اشدا لکن اگر سم هست کہ این مصدر
 در کتب مسطور ویراسته نام عام مذکور است با یک الف دبا و دو لام چنانچه در وسم شد لکن ایم
 بنقصدهم شتا و شوش میگردد حضرت مجتهد العصر مولوی دلد اعلیٰ اعلیٰ بنقصدهم شتا و شوش و فانی
 آصف الدولہ عدد الف پہنا نفا مشته و برای شیعیان خود مستعمل گذارشته است بہناروح و کمال
 و حشمت انعم۔ پاسے موحده و عدد دار و اکثر مردم این عصر ای موحده را بصورت نہ میگویند
 و عددش ہفت میگردد این ہفت مشتاق ہفت ہشت است کیے از شاہان انعم ایم تاریخ ہفت عدد
 نگرفته و انا کہ میگردد بزرگ بونی فکر و عاجزی طبیعت انہار لیل قوی دارد و اصف کاری در
 کتاب اندر من رسالہ نوشتہ و خود را بہت ششمن قرار دادہ تاریخ تصنیف گفته۔ جواب کی بہ کوی
 مقصدا عدم تنج است مہدی علیان ذکی را حکم ہفت مجبور میکند قریب است کہ در ترجمہ حالی
 او شان آید پیش من نجسین تصرف موع را نباید و موعی را نشاید در کلام اساتذہ کرام بائی
 مشترک یا نیامدہ است چنانچہ در تاریخ مرقومہ بالاتاسے فوقانی در عربی بہ ہشت معنی آید
 شش را سے گد ارم دورا سے گکارم و از ہفت غلزم نسخ سے برد ارم کیے آئی سے تا غیث کہ در آخر اسما
 واقع میشود خواہ متصرف باشد یا غیر متصرف و در حالت وصف با گرد چون ضاربہ و مضر و ہج
 در وقتہ و در وقتہ و فاسقہ و مستورہ۔ دوم تاسے وحدت چون ثمرہ بمعنی خراب سے واحد و حمامہ
 بمعنی کبود واحد الخ و تا مصدری در آخر بعض مصادر عربی در آید چون وقت و لغت و عشرت
 و قناعت از ہفت قلم صاحب غیاث گوید تاسے مصدر یہ ضاربہ و مضر و ہجہ و وقت و قناعت
 و وقت واضح باد کہ در رسم خط عربی تاسے فوقانی شہ صورت مہدار اول تاسے در از کہ در ہج
 الف سے آید عدد از سے ہا ظہ چون کائنات و صفات و کرامات و آیات و مثل کن ہم و بعضی ہا
 در از ہا شد چنانچہ بہت نام شہر و دست نفع و بین مہلہ یعنی و شت نشین ہجہ مرعاف مہر انام شہرا

و تا آنکه در آخرا افعال عربی بجا سے لام کلمہ سے آید ہم و ما زنون ضربت و کالت و کلت و کلبت
 و دم تلم سے مدورہ مفرو و آن بعدی حرف سے آید و آل و جملہ ذال مخمہ یا تیس ہونے یا اس کے کلمہ
 و آو چنانچہ اعادة احوال جملہ یعنی بازگرو سیدکات ۳۰ - آواز کو پانچ ہونے یعنی و رشاد و رشاد
 ۳۱ - آواز کو یکسر گرو کر دن - ۳۲ - آواز کو دستوری زبان - ۳۳ - آواز کو پانچ ہونے و رشاد و رشاد
 برادری و مثل آن مسلوۃ و زکوۃ - سوہ تا سے دستار آیاتہ حلال کر دین آواز کو - آواز کو
 و جاتہ با کسر و تشدید ہم مرتبان سفالین کہ در آن صحت کلمہ و عا پانچ ہونے و رشاد و رشاد
 دستار و مدورہ برین احادیش یا بدیدیش الخبرا کا لیا نیتہ لکھتے ہستانت اللہ علیہم السلام
 اتفق الذار لو لبقی بقرۃ ان من الشعر حكمة وان من الیاء بلین ان من لطفہ من لطفہ
 صاحب ہفت قلم فرما پد کہ تائے دعوت و سعادت و نجات و نجات و نجات و نجات
 عزت را در فارسی و از قول سید و تائے مانند صلوة زکوۃ را غزہ زانوہ و از قول سید و تائے
 چنانچہ خلوت و جلالت و رحمت و عہد و سنت و مشر دو دولت و در عا ربیع و از قول سید و تائے
 مال محمد کلف در جمل چینیہ شود یا وقتہ سر خوش در تکر و خود ہنرمند و از قول سید و تائے
 آزاد بگرا می دستکرہ غزانہ عامرہ بطریق غریبہ بر این نایتہ لکھتے ہستانت اللہ علیہم السلام
 باطلا سے عربی شکل با فریسنہ چہار صد گزمتہ تالا کہ پنج با چہ ہفتہ و تائے ہر دو اسٹیو ہنرمند
 مصنف تذکرہ سراۃ انجیال نشی بی شیل و شاعر بی حد آید ہوتا کے ہونہ و تائے ہر دو اسٹیو
 چہار صد گزمتہ سے ابن چین زادی کہ عراۃ انجیال شخشاہ افندہ دار و احسنی حد آید ہوتا کے ہونہ
 کمال و صورت تاریخ انجیال تو ان بی ہر دو ویرتہ گر مال ہر دو ہر دو ہر دو ہر دو ہر دو ہر دو
 قانع گوید سے ابن نسو کہ گو ہنرمند است و تاریخ ہنرمند الیصال ہستانت اللہ علیہم السلام
 است انجیال تائی تا است و در رسم الخط است و تائے کہ تائے ہر دو ہر دو ہر دو ہر دو ہر دو ہر دو
 و ہر دو ہنرمند و ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند
 مذاب ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند ہنرمند

عدد تاسی عرزة چهارصد گرفته. تاریخ مسجد نقاب اصف الهی در روز فائق مذکور بالا است فائق در کتاب
 که در نقاب اراک تاریخ گفت خضر که قدر قامت الصلوة... تاریخ وفات حضرت حسین الدین شتی نورانی
 مرقد سه سال نقل حسین دین زنگ و زیدة الصالحین گفت ملک - عبدالمطلب استوی که در کتاب
 زین و مورخ اکل بود تاریخ وفات جد و جدته گفته سه گفت امر خداش با اصحاب ۴ اسکن این
 در زیوریک، اجنحه - سکوت، بالعماس من آویش میس مار و کجگویم اقصی اقصی و تاریخ ابلیغا ما حسین
 مراد آبادی اعلی اندر مقامه فی الجحان که گفته بے بریل و محدث بے مثیل بود در تاریخ وفات
 حضرت منظر علی شاه مغرت پناه، العاقبة للمتقين گناشت و فریاده رفیعه یا بود و خود گناشت از
 تو لغت تاریخ وفات حضرت خیر شاه مغرت پناه بر جنتک یا ارحم الراحمین پناه الدین اعلی مانے.
 (مخاطبه بحساب) و آنکه در سم تاریخ کتاب است با قراداده پنج عدد گرفت آل محمد مابودی تاریخ
 مسیحی فتح محمود خان ساکن موان ضلع ایتیه گفته سه تاریخ سگت من لعل فی لیسر ۴ من بالغت
 تاریخ است انصولات - ماده این تاریخ همان است که مولوی فائق گفته لا حرف سرب تاریخ زاید آمده
 در بیان را در فو قالی الفایین خود هفت هفتاد و بیس برای آگهی عزیزان این تاریخ نوشته شده است
 شوق تاریخ غسل حضرت شایخ جان و معبود دین در رو یافته در غیر منقوط (و الصلوة علی غیر غلظت محمد و
 آله و صحبه و آل کرم) تا صلوة و منقطا برست و حق در غیر منقوط تاریخ گفته است و تاریخ در منقوط خوب
 که در این تاریخ لیکن انقرین بر جنتک یا ارحم الراحمین مولاتا مات و عبدالمطلب صاحب نبوی تاریخ وفات
 گفته از منقوط در کتاب میرزا محمد علی که حال بن بود و حریر جناب شیخ الشان دیده بود هم که نقل گفته
 این تاریخ یک جمله زائد از تاریخ اول است. (در حق کتاب المفقودین و عباد الله الصالحین بر جنتک یا ارحم الراحمین
 ۱۰۰۰ تاریخ نورانی و سیکه منقوطه - تاریخ مسی را سه طریقیگ و در علی بیگ مرزایان مراد آباد که میر الدین
 مذمت شمس گفته (کاسه کفر اب مسجد که باعث) این تاریخ قصه است شیخ مهدی علی زکی
 مراد آبادی تاریخ گرامی گشته طبیعت حاضر میباشند تاریخ مسجد و صورت یافت (مترجم
 از تاریخ) تا کعبه در شریفه را در قمار داده وقت گفته شد ن تاریخ ترود دست بلا من خاطر علم و حقیقت

بعضی از خلا با من حتی اثرات بستند و بعضی اختیار خیال بدون هیچ دلیلی از خلقه اتفاق بیرون بستند
 و لو بهت پیرس وجود سپید موای امام بخش مصباحی تخلص مدرس مدرسه فارسی شاه جهان آباد هرگز
 نوشتند بجه تغییر لفظی درین مقام ثبت نشود و این خط و دانستاشی مطبوعه او داشت است درین عهد و زمانی
 هندوستان این بنگ امام محققین بهره است بلکه در نظیر خویش خود نظیر بود و چه جز انقضای
 پرستان قبول کورمن ششی لغز حسین زادت عیانید - اطهار رضایین شوقی که فانیان را فالونج حینه
 چون در کوره جدا جوش زن است در خرد زبان قلم فرسوده زبان و تاب لسان آکن بیان نیست
 تا که حیرت با پر از دو کلمه منوری پس کرده می نگار و که نامه های و نیکه گرامی چون خوشتر که بهم وصل آن
 خاطر گرسنه از جهان سیر شده نگریده باشد در دستگیری عوانان تقصیر یک یک یک بر آنکه خوشتر
 چیدند شرف در و بخشیده هر ضایین هند چه اطلاع دارد و ایما که در باب تصحیح تاریخ مسجد خیره نظم
 دخیال قسم شیخ سید علی دکی بر زبان گهر بار رفته بود در عرصه آگاهی پاکش و آنکه الله اگر چه با و ملاقات
 معری در میان نبود الا ایلاف منوی در جوش و شوق باطنی در زوش بود الا چه منی و اوست که
 با و منصف کم اعتباری است و در نظر رجوع بچرخه دست با من ضحیف است و الله خود در آن تقابلیم
 مرجوعه بنام همین دلیل با بضاعت اقتدا بقصداست که الما مودعده میر چه در کتب معجم ناقص کنعان در گنجینه
 طبیب کلیل مخزون است پیش بیکتند و بر طبق عرض میگنند و چون متعاش این مطلب به جعفر خط
 مخاطب این برید مقدمه است اول بسط بنام است که بعد بر ضمایر در باب لغای شخصی است که در وقت
 حروف را از عرض حالات چارگان گزیر نیست - بچکه آنکه لفظ لفظ باشد - در دم لفظ گفته است
 جامع هر دو ملحوظ است بصورت حرمی دیگر مکتوب باشد بصورت این اجمال در آینه لفظی آینه چرای
 دخیل پوشد در نظر نمایان کلمه هند مواد یکج صورت قاطبه از در چه است با ساقط پیش و نام حلق
 و پاس به در او که و نون توین مثلا این حروف هرگز و شوش می رسد به و شایسته مواضع نوشته
 در نوبت مقام شمرده است شود بچکه از فوات حروف مدغم و غم غیر چون بدود و هم در قیام
 آن مکنک در او و در او است که مستحیر چون یک اول و یک را و یک بهم و یک - است که

در علم تاریخ صورت رتبی حروف مشبیه است که خود به لحاظ نیامده باشد با بصورت دیگر تسلسل شود چون
این مقصد در مذهب شد اکنون شروع در مطلب نماید آری سقا تا که سخن از سخن را با تیم + چهارم بر سر
مطلب خود تیم - بیست و یکم تاریخ که ملازمان سالی نوشته اند یعنی در متوجه الی کعبه الشریفه (از انجمن
که تا سه کعبه و شریفه هر دو چهار صد است با کرده شود در نسخ چهارم اسلوب عربی واقع شده است
پدیر اسلوب فارسی چنانکه ناسیخه بالا نوشته درین صورت اعتراض بجاست وین مصرح که نوشته اند
سلیخ گفت حضرت که خدمت الصلوة - اگر صلوة را بلفظ نبات و ذات قافیہ کرد و اند تا جنب
کردن واجب است و بیچ گرفتن بخیری است از قرآن این و اگر گیاه و راه و امثال آن قافیہ
نمودند پس در حساب بیچ محسوب خواهد شد - اینجه در انجمنی و طوطی سخن با مقصای توضیح مقام
اتفاق لغت و الاکو و مانع و کجا نصحت و با اینهمه توضیح اوقات محاطب در نظر سه کعبه که نیم صحت
عزت و راز باد - امید که بعد بر جرح بچو خود شده که سرانجام آن قسمت در بیچاره و مجبور و نماند بدست
بر سر و دوش نه بر سر و سینه ایکنه متوجه که اگر حرفه است معنی ندارد در تار و المیر چون در رسم خط
در بعضی از خصوصیات یافت باید نوشته پس در جمله الفاتحه است که درین روان کعبه بود و در بعضی
چنانچه در رسم و رسم دریافت کردین در بعضی است که سرد گیت و غیره در این بود و گفتار است و در
در بعضی است که در این از مکرر سه در تمام علم تاریخ شده که نوشته اند و الله اعلم به حساب انجمن
در هر صورت که در این از مکرر سه در تمام علم تاریخ شده که نوشته اند و الله اعلم به حساب انجمن
پاره سلفه که در این از مکرر سه در تمام علم تاریخ شده که نوشته اند و الله اعلم به حساب انجمن
کوشش و بیعت و در چنانکه در اینجا در هر دو سه در تمام علم تاریخ شده که نوشته اند و الله اعلم به حساب انجمن
کعبه و تیم بر سر و شریفه هر دو چهار صد است با کرده شود در نسخ چهارم اسلوب عربی واقع شده است
که در هر دو سه در تمام علم تاریخ شده که نوشته اند و الله اعلم به حساب انجمن
در هر دو سه در تمام علم تاریخ شده که نوشته اند و الله اعلم به حساب انجمن
در هر دو سه در تمام علم تاریخ شده که نوشته اند و الله اعلم به حساب انجمن

ساکنان این طریق طراز جبرئیلین بآنصورت درگاه دو عدد میگرفت و گاه بجز بفرشته صفت عددی
 داشت حق نیست که صرف یاران دو دستباری نمار و بیکرتگی کتیبه دارند که بگفت نیامد با درگیلانی که
 در زمانه خوش کمال حسد ناثران و ناغان و مورخان بوده بگردد تا اجماع ضابط و باریخ تاریخ شهنشاهی
 نمونه تاریخ جلوس عالمگیر پادشاه و فقرات نعت رسول اکرم صلعم گفت در مشرق زمین نظم مشین و سجا
 الفاظ گوهر آبدار صفت تاجی فوقانی را که با کلمه ربی رده نویسد چهار عدد گرفته کلام این بزرگ
 و دیگر مورخان برگزیده دوران بعد ازین خواهد آمد و با الفاظ مناسب تاریخ اشاره خواهد کرد -
 الحمد لله الرحمن الرحیم الباقی المقصود + والصلوة علی الیسی الیکمال الباری المودع میرسل اکرم
 حجة الله + پیر رحمن شوق کن ماه + در منتخب التواریخ مصنف مولانا عبد القادر بدایونی اکبر شاهی
 تاریخ تجدید ایام و تأسیب شدن از ارتداد یکدیگر از امر آن بگری چنین نوشته شده نقد تاب شعی
 عن الحوتة فی تاریخ صاوق التوبة - تاریخ طبع کتاب نشوة السکران تألیف منیف نوایب
 خان بهادر امیر ریاست بجزوال شیخ زین بن حسن اهلوانی المدنی که ادیب کامل و کامل فاضل
 بنام رفیع صاحب است ازین چنین گفته و تا سئ نشوة را چهار صد گرفته -

حق التذم بنشوة السکران	وا طرح مناوله السلاطین
لی عنده شعل کلا طهبت صبا	تشیبی فواد المعرف الوهاب
بیدا نحر النداب المصام علی	نواب یونان العلی الشان
رب الفصاحة والبلاغة کاند	والبر والمعرف والعرفان
یوفال حداد العلم کم حازت منا	مکمانع الاصابح والقران
ایندی به الطبع السایم کتابا	منکتب ذالک العیلم الوبان
تا هدیك منها نشوة السکران	احیا بها قتله من الهیمان
الله انهم هکذا اتا ریخا	نهل المحمدا نشوة السکران

نشوة امیر احمد امیر قلع کهنوی نام در میان خود فرموده (الغیب) تها دره اند چهاره تا اهل این افتاد و اند

نام دیران لثاب کلب علیخان اره الاتخاب تجوز فرمودند و خود را مورد ایراد نمودند که در همه دولتین
 کسے کتوبی و لغوی است منظر علیخان امیر لکنوی تبلیغ صحت اعداد حسین خان این الدوله وزیر احمد علی
 شاه با و شاه کلبنو گفته **اللهم احفظنا من البلیة** اگر تا سے موقوف است تبلیغ درست است **اللہ**
 غلط محض مردمان بکنند و موصولان لکننو تبعیت فلام علی انوار کلبی کرده اند و خود دستگیر تحقیق ندانند
 اسمیل حسین منیر تبلیغ فوت بجهت عراق گفت **سے** بہشت عہد زہر قیر مجھے الاسلام - ثامت مجھٹا
 بہا سے ہوز بدل ساخت و خود را در منک ناگہی انراخت کلام امیر و امیر و شیر ساقط الا اعتبارا
 تبلیغ وفات شیخ کمال خمندی **سے** ایچ وفات شیخ کمال پاپیہا است نہ رجعت من اندر مطلع انظر
 بصورت عدم تفریق موقوف و متحرک یا اسلوب عربی و فارسی قبا متحرک عظیم روی نماید زیرا کہ اگر تبلیغ
 در صحت منقوط یا غیر منقوط باشد چنانکہ پیشتر گزشت این حرف را چہ قرار خواهند داد و چند اعدا
 خواهند گرفت اگر منقوط خواهند شمرد یا باقی نماند بنده مدت العمر سے نقطہ دار در کتاب غیر مست
 پس شیخ عدد گرفتن چہ معنی دار و در بصورت محل گذارشن اختلاف بسیار و عبارت معنی پیدا
 چنانچہ در **(لعنة الله)** و **(لعنة الله)** جیم فارسی صورت نامکوف تازی است گچہ بر سر ک
 در وسط و گویا در آخر روی نماید و ہر ہر دست سے آید مثال **مکین و چکان و جلیبا و سد و چار**
 با چال و با چار نام مقام در ایران در آخر ایچ پیچ و پیچ - گاہے نہا محو آید مگر ہر تہا با با شہر
 بہشت گرفتن بخشنا است چنانچہ میگونی **دچہ صبر سی - کاف تازی** ہی ہو و نوح است اول
کاف کلہ اگر لغوی را بیج سرتہ یا نطاق مکر بہت یا یکہ ہا است و ہر سہ شکل بہشت عدد گرفتن رویت
 نظیرہ سرگوشہ و کبوتر کہ بر وسط و کان و مکان و مکان در آخر خال باک و تاک - و در کبیا
 ہر گاہ مفروا ید با سے ہوز ملحق آن گرد و چنانچہ و کبہ - در معمول بہت کہ کاف خود ہمیشہ کہ بہشت
 چنانچہ کہ آمد کہ رفت و درین صورت بہشت و شیخ عدد غیر نہ چون این نوع کاف را با حرفے با نظر
 مسلم کہند بہ حرکت قابل اد با و بند چنانچہ **کمان و گو دکن** - نظیر آن **خواجہ حسن** ہر روی خصیہ
 طلافی گفت مصابیح اولین شمس ہلوس اکبر و شاہ فغانی است کہ سن بنفہ و شہت و سہ

چنانچہ در
 در وسط و گویا
 با چال و با چار
 بہشت گرفتن
 کاف کلہ اگر لغوی

و مصابیح دوم مشعر تهنیت گوید شاهزاده سلیم که مراد از قضا العزیز محمد جهانگیر بادشاه است سن

نبرد و نجات و پیشانی شود - ا پی است

شاد شد و دنیا که باز از آستان عدل ^{۹۱۲}	باز و نیاز زنده شد که مهر ایلم بهیا ^{۹۱۲}
قدیر احمدر از پیشه جاهد و بلالی ^{۹۱۳}	گوهر محمد از جیله عدل آمد که ^{۹۱۳}
سهرت گوید که همه ز جید که آن ^{۹۱۳}	کنند پی زرب و جلال و دهر سانعم ^{۹۱۳}
کس نیامد به یه نوبت به اگر ^{۹۱۳}	هرگز آمد که نیاید چیر سکه که ^{۹۱۳}

بعضی مومنی که از فراموشی و نجات تاریخ آشنای ندر اند و کافیه یا تیه گرفته اند برادر خطا رفتند
اگر ترتیب قطعه حامل اعداد و تاریخ است از این صورت کافیه و بعضی جداست -

خواند محشر و دو قسم است اولی بنجد حرف علت لفظ اولی در زاد و یا واقع شود و بر زبان نیاید
و از پیش تلفظ کرد و چون چنانچه یعنی بسته بخوبی بخوبی و کجاست که در شک باشد و دیگر از
اینجا دو هم در میان مگر بعد از تاریخ شروع از نشانده و مانند جهان در قرآن بهر دو صورت شاد
نون خنده خلیج شعلت اعداد و خواهر سرش و نون اولی یکم در اول اسباب و انعام و نون آید قریب بهم
چنانچه شاه عیسی گوید سه با سه بر روی سخن و سه در آن مانند و مانند این خانه آنچه
بدان - دیگر قریب به عمل - خاند و نیامد و نستاند و نخواهد که هر حرف تاریخ شروع چنانچه
بر حرفه جزو خطابی جا بست گوید سه فریزه ترتر از کعبه سه نهاس پرستند بجا که بسا له
سه شاعرت کن - و نون یعنی ایسه شکل است اولی نا با هفت دوم تیر به هفتی سوم نه بیاد
تختانی اعداد و حرفت خواهد گرفت و آید بر و گوید است که مضمونی در هم قیامه یعنی آید که آید
خود مشیرک باشد خواه ساکن چون رضوان و دیوان و پیشش بر پیشش غیر مضمونی اگر جمله نظر در زبان
اینچنین دو قسم است یکی معذرت که فتح یا پیشش بود از ششم در ششم یا شش درینا آنچه خواهد بود
که مضمونی آن را بنا بر رعایت یا کسب و خواننده دوی آنگه پنجمه مضمونی از جمله جانشان بود و آنچه
و مثال آن هر زانو را عدد خواهد گرفت روزی روزی که از صفت از شش در شش که نیست میر که

نوبت غنچه زلفی

۹۱۲

این گفت که قتیل غیر مرد که در عهد اللطاف و سبیل داد و کشف و مقرر و حدیث این گفته است خاک رویه و چشمش پدید شده است
 آخر حق این است که اول بروی متوطن کاپور و دوم فاتحه خوان مساجد سوم شکر قبولی پیش تلاش از هفتاد
 فرسنگ یاد است قتیل رتبه لوح شوی بدین نسیه داشت شاهان کشور تیغ فقرات و دوم را از بر عطف
 محفوظه امشته اند این معنی در منابع و بدل که قریب است آید مکشف شدنی است بطرز شرح اما این جا
 مختصر است که هم که قصه زمین بر سر زمین مشهور و در کتب مسطور است باقر لیلی در لغت رسول صلی الله
 علیه و سلم بگوید و شما دو پرست فقره سچ گفته از بر فقره تیغ جلوس و انگیر باد شاه بر تو آید ۱۰۶۸ -
 سحر جلالی و افادت - مدارج عزت و مملکت - خدیو زمان مهد بساط امن و امان محمد زاده رگت
 بهادریا لکیر زمان - مثال تو در لولفه سه طوفان حکایتی است چو از ایک سر شک + تعبیر قلم است
 چه از چشم ندما - لولفه سه شمسی قری سلطه در خسار تو باشد به تقوی که مگر کسی شکستی را - تر شعر
 گوید سه شاه قرشی در شمشیر بی زلفین تو بر دوام دلیل پای می خدای و وقف در آنرا با و جوی در
 تا سه فرشت آید و گاه سه در بدل ناسته صدید و گاه بود بدل تا تو تائیتش و نیز و چهارچرخه در ده
 رده است و دور و مملکت و کلمه و فائقه و بافته و زاپره و عیاره و بیکه و مستوره وین همه در این
 در سه معنی غیر محفوظ است در کتب بت ساطر که در چون جا مهابت و نامها و قطعا در بر با این دنیا
 عیسوی نشین و حدوش گرفتن بیا است هر گاه با حفظ بد و لاحق گفته و بی حد و گریه و سوسنی فریاد
 برابر با در خضر دیده و زینل و چراگاه پرسیده و بینه از راستان این بار بار بار و خطای
 مخلص اصفهالی - آتش جیت در ضمیر باطن قادی این نویسد اکثر کس از شعرا و مجتهدان و نویسندگانی
 کافند با سبانه که در اند بینه بر آن زمانه اند که چون است بهر تحریر یک جز به خوانند و در و چهره
 با بر گرفت یعنی ده عدد مثال جهانه و پسته و شکل بیضه و این در اصل یا سنجستی است در
 آوردند در کتاب و نقل نمادند و در مخطوطه همزه کسور بدل کردند و علامت همزه را از آن
 زمین حالت یا خطابی است چنانکه گفته و نسخه ذکر ده و آصد و آتی کلامی چون سنگس نسبت
 بجز قبول مخلص گسای یک کتاب مخلص قبول نخواهد شد الا من قبول میکند و طبع من قبول کند

مکر

امر واقعی است صاحب قلم قلم فریاد کند که مخفی آید آنست که تلفظ در نیاید و آنکه حرکت
 تاملش کنند و آن حرف گای هر مدونه گای تصور باشد چنانچه در تلفظ که و چه و بر و آنه در اول آن
 دیده شده و نشان و کاشانه و سایر و نایه و خوشه و گوشه و غیره بهر حرکت در لغت روانه و حافظ گوی
 سه چرخ روی ترا شمع روزه پروانه چه هر از عشق تو با حال خویش پروانه - و در لغت دیده و نا
 صفائی گوید سه بسکه در سر دس روی و دارد دیده چه پشت سوئی من در سوخته تو دار دیده
 اگر مقصود است در قطع شعر و هنگام الحاق با ی و ج و در سایر میوه هر با سا قبل بود اگر مقصود است
 بر تقدیر یا قبل مشتق بقیه قبل کسود یا جی قبل بدل شود در قطع و تلفظ در کتابت در حساب ابجد
 بهر دو صورت محسوب بعد و خوا به بود چنانچه از رچه پشت عدد و از کس نیست و پنج عدد گوی
 در هر عبارت که به است اطلاق حرکت عود بر فتل محض است چنانکه در کلام اکابر این فن نیاید است
 در هر حرفی که در زبان بر نام هر حرف حریفست که در حرف ابجد نیست شکل یکک باشد و بر حرف
 صاحب گوید ری گوید در آخر الف نظیر که سے مخفی باشد انما فت اکن بطن مخفی رقم سازند مخفی
 با نیش مجزایان بخار منزه مشوق و گریه مشوق و الصبح و لشد مخفی که در هر حرف است حوش
 مقید نیست در عربی گای هر که تا همه تلف و گای هر اول شود در ای که فعل آید در متنصل
 صاحب نیست قلم گوی مجزایان بظن - الف و ا ب بر که شی بر اول را در مقصود تلفظ که پسند
 و آن اشعاست بر این که همین تره گای هر بصورت الف که در کس و ب و پ و ز و ی و کس که به بسته
 در آینه چند در مایه جز که در این کس و نظرت اول بر کس که در کس و ب و پ و ز و ی و کس که به بسته
 الف بقیع اول و کس لاسم نام یکی از حروف تعجب و آن در کس است که در کس و ب و پ و ز و ی و کس که به بسته
 را کن و واقع میشود بقیع منته زبان - اگر آن بقیع مستقیم و نام بدان تلفظ شود که اشع اول آخر
 خود را کن بقیع زبان واقع شود هر چه استر گز و همیشه میوان است ال فارسی در عربی که
 مکنون باشد یا متحرک باشد بهر دو صورت الف است این که استر و نقاشا شد یا کس که بیان
 از اجلی بعد از آید قایم باشد الف و بسته حساب آنکه از اینها بقیع است عربی گوید در کس

بسته

وقایع میری کاشی که درین بیکهزار شصت و چهار فوت شد **۵** احیاء مومن چون کرد و بی جان داد -
 نعمت خان عالی در قطعه زهرا کامگار خان پسر عمده الملک بجزو خان وزیر مالگیریه که بدین کورن **۱۰۶۸**
 و نود و هشت بر جای **۵** با خود گفتم من را دستگیری شد و در پیش ایل دل بود و ای کاش گفتن فرض مین
 حرف در ساخت بنظم پر عمل انگاه گفت **۵** خوبا نر کرد و ای تقاریس کین - عید ایل بگلای که
 و شعرای پامی تحت فتح سیراد شاه اهل سرزندگی داشت و جلوس پادشاه شکر بود و ازانان که بکند
 دست و چهارم آید (بر رتبه هامن پشاه) بنده مراف گویا این بر سبب تاریخ پهلوی نگارگری و لاجا است
 چه در فارسی جمله نعی نگارند و جمله که بعد الف کوا بد عوض آن یا ست تخمائی سے بنگارنده کا عدو عربی
 در فارسی جوری کردان خود را هاری کردن است طبع من پسندیدم که چون خزا بد پزیرفت اشد جمله و تخمائی
 عربی در فارسی باقر گیلانی در وقت حضرت سواح سظم تاریخ جلوس مالگیریه گفت دنیا خورد و سراسر ایم **۱۰۶۹**
 کشیم جهان سید المرسلین - رسوله الیتماس **۵** سما حکم و سخاوته حلال و کمال **۵** برناه تاجران کاسان **۱۰۶۸**
 چنان - در لجا و سما که جمله تخمائی است باز بجای سرفروشی سراسر ایم و لغنه و لغزیم هر سلام در عربی
 در اول دو را خرم در وسطی آید و چه نعی خویش سے ما روزه و صورت اصلی رت نعی تا بد مثال ایل
 یقونون اننا لنریدون فیکم فی الایام ان کونتم مسلمین **۵** **۱۰۶۸** **۵** **۱۰۶۸** **۵** **۱۰۶۸** **۵** **۱۰۶۸** **۵** **۱۰۶۸**
۵ استخوانی نشان آخر از اسیاع - ان آیم کینا غشالنه دلی را **۱۰۶۸** - نامه سزوا منظره
۵ ان الذین اعقوب الله **۵** لیتوبوا و یقریبوا **۵** الذین یقریبوا **۵** الذین یقریبوا **۵** الذین یقریبوا
 راتما را انتم مالی پی مشوب **۵** کمند **۵** آن حضرت میروزی کلید **۵** جان **۵** در همه الله
 شمسین بود و قلب ارشاد و فرزند شریف شاد **۵** در وصف کمال اذن با اذن **۵** دست حمل و خیال کفا
 آن الی سنت امیر **۵** انگشت شهادت **۵** بیادند **۵** ماصر **۵** بجز بطن یعنی **۵** از سز خطبات **۵** آگاه
 از دست غمش این **۵** بمم **۵** خسته برد **۵** شست **۵** بر تپ گاه **۵** از خست رسول **۵** در فارش
 بینه لرفت **۵** ان **۵** **۵** ان **۵** شب **۵** که صبح **۵**
۵ ان الذین اعقوب الله در او **۵**

اگر بعد اسے محقق درآید گا ہے بہتر و کمسر۔ بل خود چنانچہ در لفظ **سید** شہر گوید **سے** **بہت** **جائے** تاہم
 کہہ + سرد ماخوذ نظر کر وہ **سید** **عہد** **پندرہ** **ہجرت** **جو** **کہ** **یاد** **کتابت** **محمد** **ص** **ہست** **دین** **یاری** **کی** **دل** **گشت** **سین**
 برینیع اسخ کھنوی و ذوق و شوئی است کہ در قوائی پاس کو **تبل**۔ **سے** **سے** **تبل** **و** **نوار** **سے** **تبل** **و** **جہا** **و** **تبل**
 لڑائی **تبل** **سے** **جنگ** **نید** **نزد** **جہا** **سے** **تبل** **سے** **یافتہ** **پر** **و** **بال** **بلد** **تیر** **میں** **از** **ضیاء** **آسے** **تبل** **سے** **آید** **و** **تبل**
سے **و** **وزیر** **پا** **سے** **ہے**۔ **و** **سے** **کی** **جائے** **ہے**۔ **زیر** **میر** **و** **میر** **کے** **سے** **جو** **تو** **مرا** **کیون** **تے** **جو**۔ **اس** **نظا** **بھت** **یاد**
ہست۔ **ا** **پا** **سے** **و** **جائے** **تبل** **پا** **سے** **دو** **دعا** **و** **اد** **اضافت** **لڑائی** **و** **پائی** **آئی** **ہاں** **کے** **کی** **کھجور**
و **سے** **باز** **و** **بیر** **پھلو** **رو** **کی** **سے** **کرد** **و** **سے** **سے** **گیا** **ست** **بیر** **قواس** **سہوی** **سے** **سے** **سود** **و** **جہا** **سے** **آ**
باشد۔ **ا** **فرگینا** **کی** **کہ** **نو** **کیش** **الام** **رقم** **ہست** **زیر** **پہ** **پہ** **کچھ** **کچھ** **کائنات**۔ **س** **کری** **تھا** **میر** **قند** **سہو** **دات** **کے**
مطلوب **ہیاد**۔ **بہ** **باز** **کائنات** **بھی** **اہل** **جہاں** **آں** **میر** **موجود** **ہاں**۔ **بعضے** **تاریخ** **کی** **مصلحت** **تاریخ** **بھنگو** **پند** **پنیا** **چ**
اسمیل **میں** **میر** **لفظ** **را** **آسی** **را** **یاد** **کار** **خود** **را** **داشت** **و** **جہا** **سے** **تاریخ** **اس** **عظیہ** **کی** **میں** **سے** **کے** **ہے** **میر** **چ**
زیر **پا** **کیش** **آسی** **آج**۔ **باز** **اول** **بہتر** **دل** **شد** **و** **بہ** **دین** **دین** **تہا** **سے** **چہ** **چی** **کمال** **فکر** **شہانہ** **سے** **آئی**۔
دین **تاریخ** **را** **آئی** **ہے** **و** **تھی** **آد** **و** **ہست** **ع** **اب** **شہ** **تھی** **سے** **نسب** **ہوی**۔ **ہوی** **بیک** **تھی** **و** **کرت**
کے **و** **دوسری** **میں** **تاریخ** **اد** **میر** **جناب** **بھی** **ہیں** **گئی**۔ **ہر** **تھی** **میں** **فیال** **و** **و** **بھگ** **سود** **بہر** **تاریخ**
رہا **ہست** **و** **و** **کرت** **کے** **صائب** **ہفت** **تھو** **گو** **یاد** **یاد** **و** **جہا** **بالف** **دل** **شدہ** **آن** **را** **دوسری** **بہا** **نوسند**
و **بالف** **خرائند** **و** **و** **رفا**۔ **سی** **بالن** **نوشن** **جائز** **ہست** **چہ** **نسا** **و** **تربا** **و** **تولا** **و** **کاشا** **و** **ماجر** **میر** **کرت**
تھی **و** **ترجی** **و** **تولی** **و** **تھائی** **و** **بہری** **و** **اصنی** **بہا** **یاد** **نوشن** **سنا** **بھاد** **الین** **عرف** **صیب** **سند** **شاد** **بھیر**
تاریخ **طبع** **صدا** **دل** **و** **رخان** **دل** **گفتہ** **سے** **بھیر** **قاصہ** **بہتیش** **سال** **و** **سکا** **کیا** **بھج** **و** **سروش** **بہ** **سے**
ترجیب **ان** **بھگو** **بہا** **کی** **بہ** **نکان** **میر** **تاریخ** **طبع** **طبع** **سے** **بہ** **بھج** **کھی** **گئی** **تاریخ** **و** **سوی** **معل** **کی** **بہ** **رک**
قلہ **کھی** **دند** **ہے** **ہست** **قانیہ** **افزا** **و** **سہ** **یاد** **و** **ہما** **و** **نیا** **آسکار** **ہست** **معل** **بہا** **و** **تھن** **بوجہ** **تاریخ** **ہست**
و **قوائی** **الف** **قاعدہ** **عربی** **جاری** **کر** **دن** **بہا** **ہست** **بھین** **سوی**۔ **سوی** **و** **سوی** **و** **سوی** **و** **سوی** **و** **سوی** **و** **سوی**
رکھی **و** **گی** **یاد** **ہست** **تاریخ** **اسقاط** **معل** **رند** **خوشی** **مگر** **نہم** **مخلص** **از** **مولف** **دخای** **ہست**

شمال بابل و نهمیل بند شمالی و غیره

کہا جیسے شہم نے پیر کا حال کا گرا پٹ اور سکا بھی آدھی آدھی بہار میں نے سمتیں صبح کہا ہوتی
 شہر کی تیر توی - منشی میر اندلس صاحب سے کہہ گویا تاریخ طبع دو ان وقت لقمہ سے کہا صبح یہ پھر سال میری
 کلک زمین نے چھپا دیوں بالقصور کا کوئی منہ ہے - کوئی پروا ہے است شمال بابل و نهمیل بند
 ہمزہ و تخمائی حسین بروی قصیدہ طوائی گفتہ کہ در مصارع اولی ایبات تاریخ جلوس بابل اللہ علیہ
 بادشاہ غازی نہصد و عصمت و سہ سے آید و از مصالح ثانی سال تو لہ شانہ زاد کہ ہم کہ عبارت از نور الدین
 شاہ است نہیں شور و تولد شاہزادہ سلیم در سن نہصد و ہفتاد و ہفت شدہ است قصیدہ وین بہت سے لڑکے
 از بچہ باد و بول شہر پارچہ گوہر ہماز محیط عدل آید و کنار - شمال لائق سے سایہ لطف الدین لائق
 توجہ و سنی باد شاہ دین بناد و آن عادل عالم دار - شمال جوئی رخ ہر کچھ جوئی زوی مقصود و در الی بود
 شمال آئینہ واضح باؤ کہ آئینہ در ذات لفظ شہی تغیر و لاند و بی مرآة آئینہ اول عرب از این
 بردن و سنی آئین بربان ثانی زہر آہ و اصل از آہیں ساختہ از ہر دم مرکب آئین یعنی زیب بادل
 و حل فخر بن اول ملک مزید شہی نسبت لہ از سے قوت چون شد و زیر آئینہ سائے چائے تہ سامان زمینہ زہر تہ
 سال ماتم بچہ تہ قوم خوبش بود - شبکہ آئینہ - شمال فضالی از اہل شہی تاریخ و ذات اس اہل بکرات سے گفت
 زہجہ تاریخ سرور شہر شہنشاہ میرفتاش گرویہ - شمال بابل از اقلطاسپ در شہر - شاہزادہ اورنگزی
 سے سرور گوی اور انجوست اہل تاریخ امر کک اور با و ہا وین زمین و دنون - شمال طوق باریخ
 فرخ زنی شاہزادہ از گریہ کی و سمنوت سقوط سے بوند علق فوق آئین - اسپر ایوان بابل ٹکلس شاگرد
 میر علی او سطرنگ اور - از فاس بھی میں تاریخ و بابل قبول گزرتہ سے یہ بچہ بکریں دیوان کرگوشن جوہانی
 لفظ میں گل و بیکان قبول ہونے - فکرہ مادہ عرب نقطہ جنگ نمایان بکلیت بہ لائق سپور ویکہ از انمول فروش نکر
 شمال تیکر ہ یا نہ لکشم کہ تاریخ ملوں شاہ آئین شہی لقمہ از برہ - جی ہزار تہ حصہ و بہت و بہت تاریخ
 سے آید و در سقوط و ہلہ از بہت در ہاشمی سے کہ یہ چو سکو گی - رہ بہت میں چہ لقمہ کہ جی ہزار ہزار
 از بہت پس چہ سکر جو رہا نہ تہیز کرد کہ فرخہ کہ وہ داند بشارت ملی و شجرہ سال میں ہر و ایامی نہ کہ بابل
 دین در وقت بہت میل چہ کار ہے - بعد پڑا - آہ آئین چہ ہر گز آہ و کفر شہی ہر سہ سو آہ و آہ و کفر
 و کفر بہت میل چہ کار ہے - بعد پڑا - آہ آئین چہ ہر گز آہ و کفر شہی ہر سہ سو آہ و آہ و کفر

تاریخ طبع دو ان وقت لقمہ سے کہا صبح یہ پھر سال میری کلک زمین نے چھپا دیوں بالقصور کا کوئی منہ ہے - کوئی پروا ہے است شمال بابل و نهمیل بند ہمزہ و تخمائی حسین بروی قصیدہ طوائی گفتہ کہ در مصارع اولی ایبات تاریخ جلوس بابل اللہ علیہ بادشاہ غازی نہصد و عصمت و سہ سے آید و از مصالح ثانی سال تو لہ شانہ زاد کہ ہم کہ عبارت از نور الدین شاہ است نہیں شور و تولد شاہزادہ سلیم در سن نہصد و ہفتاد و ہفت شدہ است قصیدہ وین بہت سے لڑکے از بچہ باد و بول شہر پارچہ گوہر ہماز محیط عدل آید و کنار - شمال لائق سے سایہ لطف الدین لائق توجہ و سنی باد شاہ دین بناد و آن عادل عالم دار - شمال جوئی رخ ہر کچھ جوئی زوی مقصود و در الی بود شمال آئینہ واضح باؤ کہ آئینہ در ذات لفظ شہی تغیر و لاند و بی مرآة آئینہ اول عرب از این بردن و سنی آئین بربان ثانی زہر آہ و اصل از آہیں ساختہ از ہر دم مرکب آئین یعنی زیب بادل و حل فخر بن اول ملک مزید شہی نسبت لہ از سے قوت چون شد و زیر آئینہ سائے چائے تہ سامان زمینہ زہر تہ سال ماتم بچہ تہ قوم خوبش بود - شبکہ آئینہ - شمال فضالی از اہل شہی تاریخ و ذات اس اہل بکرات سے گفت زہجہ تاریخ سرور شہر شہنشاہ میرفتاش گرویہ - شمال بابل از اقلطاسپ در شہر - شاہزادہ اورنگزی سے سرور گوی اور انجوست اہل تاریخ امر کک اور با و ہا وین زمین و دنون - شمال طوق باریخ فرخ زنی شاہزادہ از گریہ کی و سمنوت سقوط سے بوند علق فوق آئین - اسپر ایوان بابل ٹکلس شاگرد میر علی او سطرنگ اور - از فاس بھی میں تاریخ و بابل قبول گزرتہ سے یہ بچہ بکریں دیوان کرگوشن جوہانی لفظ میں گل و بیکان قبول ہونے - فکرہ مادہ عرب نقطہ جنگ نمایان بکلیت بہ لائق سپور ویکہ از انمول فروش نکر شمال تیکر ہ یا نہ لکشم کہ تاریخ ملوں شاہ آئین شہی لقمہ از برہ - جی ہزار تہ حصہ و بہت و بہت تاریخ سے آید و در سقوط و ہلہ از بہت در ہاشمی سے کہ یہ چو سکو گی - رہ بہت میں چہ لقمہ کہ جی ہزار ہزار از بہت پس چہ سکر جو رہا نہ تہیز کرد کہ فرخہ کہ وہ داند بشارت ملی و شجرہ سال میں ہر و ایامی نہ کہ بابل دین در وقت بہت میل چہ کار ہے - بعد پڑا - آہ آئین چہ ہر گز آہ و کفر شہی ہر سہ سو آہ و آہ و کفر و کفر بہت میل چہ کار ہے - بعد پڑا - آہ آئین چہ ہر گز آہ و کفر شہی ہر سہ سو آہ و آہ و کفر

مشالی و انانای بدویاست این سامعی اگر چه باشد از سن قلیل بدنی و انانای در راه علم تحصیل به در هر نفس
 و لایب از اهل جهان به دانند بلاف مبر شاه آجیل - محمد غیاث الدین مولف غیاث اللغات که صاحب
 تصانیف کثیره بود و در عزت شخص میگردید چند نام تاریخی کتاب مذکور در وی با چه نوشته اند از جمله مقام
 دین مقام درج حکیم - اول سیار الفضائل - دوم نظاره عجائب تاریخ و فاشت خواجہ قطب الدین بختیار
 کاکلی رحمة الله علیه سه مال تحصیل طلب دین کاکلی به قایم لیل صاحب المده است - بحر و قسب
 مخلوط التماثل و فارسی و پند با سه فارسی مفرج با و مخلوط النقطه لئون ساکن دال معروف در زبانی
 با و معده - در بیان چند زبان - سوره بیان - بتیس و بیست و نه - باسی فارسی چه بهای آسا چهل دای تقاضا
 ته بهان استخوان تنال تخم - تاسی فیله - شه نشا شوگر - جیم تاری - چه بهای که جهانسا جلوه جیم
 چه چه چیکا چینی چیک - کاف تازی که کمال کیم که تاسی یونس فارسی که کبر تاسی که کبر
 این حروف و احوال الفارسی آید و کم در وسط مکتوب در آخر چون تکلمه با سیکل حروف مخلوط
 در کتب است خواهند آمد و پنج اعداد با و لحظه آنها در خوشی با سه خواهند شد حروف تفریحی بود و قسم
 تفریحی و آن را می گویند - دوم کتبی و آنرا سماعی خوانند چنانکه در ماضیه نگار آمده که در
 شرح سهاروی مفرجی و ساسی نویسد در ماضیه سب - ل رک - و بجا یک کتبی و سماعی که در
 در ماضیه چنانچه بالام کاف و لک و شیخ ابوالدین آملی در وی با چه خارج ماضیه و تفریح -
 (شاه عباس از بیانات زلفه مترکله) به آورده بدین نوع زیر - ش ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲
 خا لام دال الف لام لام با میم لام کاف با ۳۰ فیضی غیاثی در دوشیزد اکبر
 بیانات از کتاب (با بر کرده - با شیخی در یکده ماه عالم را پیدا کرد) از چه پیشانی که در
 اکبر که از کتاب نسبت در ده در این کتب بیانات اسما پیدا است - ۱ - ک - سب - ۲ - (۲۲۳) الف
 با (۲۲۳) در مصر می چیدم - با علی خطا سا که فاکه جمع می باشد مثل انداز است چه اصا که
 تفریحی که در ماضیه و آفتاب در بیانات بر آورد و در گمان ماضیه سوی غیضی نامم و الفیون تفریحی کتاب است
 نوشته اند که در ماضیه که در ماضیه کتاب کلب طینیان علی الله ماضیه فی اینان است قلعه گفته خط

در ماضیه و تفریح

در ماضیه و تفریح

انوار زبا فقط عطار و بیا کر کردہ مگر یہ تو سماجدو ہذا سے تسلیم عرض کن پرتاب سخن شناسی بہ سخن
 گویش و نغمہ ہم مختور زندہ بر آسمان عطار و انوار بر زمین تا کیکن نسبی فاصدہ جردو پرا براندہ بر فرق
 ہوں لغزیم تک نغمہ تا مانند آج اوستا چرخ افسرانہ کے کئے غلام و نئے جانب کسی ہنحا کہ شہسوار فرزند
 بر اولاد ہنحوہ ہم آری سخن جو پر سپیدک عریب نسبت ہ ہر دو بزرگان دروہن زندہ عطار اند۔ زبیر عطار و ہج
 ۱- ۲- ۳- و (۲۴۳) بیانات انوار۔ الف۔ وں۔ اور۔ الف۔ ۱۔ (۲۶۴) قسم ضائع و بدلایع بعضی
 در زبیر لہجن در مینہ چون و حسن یکبار و دو عدد و نو و یک بکری اسام میر میر علی نہیں رکھیں میر گلی
 میرا شہر ز سلطنت علی در میر کہ ہم قلم و حکاکار او بود از زمین نگر بر ساقی و دقتی تو بہرام کمال شہرستان
 میر ہم موز یافت انانہ کی کہ بنیست آرایج نیرود بود از کثرت علم بہم را ہن سخن کتیکلم غلط خود صرف اعدا و مال
 نوشت و مسلط زبیر و بندہ و نوشت کہ باصردہ سما صد از لطف حموم ماند صاحب مطلق چہ از مردم آشنای
 و چہ ز نا آشنا طریق سخن بہ سخن مضرب نارسائی دشمن کردیم چون ہر پہلو سے اورا کہ خیالی یا قلم و کویہ
 تخیلیں شام قلم آخروست طلب کیج بقید شرح با من مولوی بہا گوین چند شاگرد میرزا میر او کتبہ
 مغزی ابیر قلم و کمال سے عبارت عربی و ترجمہ آن ارزانی داشت مگر زبیر و بندہ و اموزہ با عہد و امانا
 آرایج ساخت۔ و ناچار گردا و ما ہمارا دین بر تمامی قلمہ ایراک کردہ کہ وادو ہوا خبر آرایج کہ ورا کتبہ
 بیت اخرو حال بیخچ این است سال تالیفش بزیر و بندہ زبیر قلم بہ لوسہ بیانی کلیم اند۔ سبہ بیخچ
 فقط زبیر و بندہ از رہنمای منزل مقصود و تانت عبارت عربی ثمال المصام اللہ زبیر۔ کلام
 کمال بھدینا۔ بیچ و فی الحقیقۃ۔ التلوین ان بوخت اعدا و محروف بحساب الجمیل و ان فی الحقیقۃ احد
 بعض الکلمات بحساب الجمیل و بعضہا بالذکر و الفینات چہ بحیب ان بیشاد اللہ بہد ما کو
 ماہ و نام خلاف المقصود ترجمہ جائزہ ہے کہ نے جاوین خود فتا بحساب ابھیک کے اور بہا کے
 جاوین اعدا و کلمات بھسات ابھیک کے اور اعدا و بعض امین کلمات کے جزوی زبیر و بیانات کے ہو نہ
 میں ماہب کہ کہ شامہ کیا جاو کون از زمین گل کی سا کہ کسی دیکہ کے تاکہ نہ لازم ہے خلاف منہ
 لکو۔ ہر زہ تسلیم کہ چون رسم قلم میں تغلیق بدیغ اخر عرض تہن سیدان شدہ ہر ۶ و ۱۰

مضامین و بدلایع

